

منصور حکمت، غلام کشاورز و ایرج آذرین

## رزمندگان و راه کارگر: جدال بر سر تحقق سوسیالیسم خلقی

چندی است که "رزمندگان" و "راه کارگر" برسر مفهوم و محتوای "سه شعار راه کارگر" به مجادله برخاسته‌اند. دو گروه خود سؤالات محوری این مجادله را چنین فرموله می‌کنند: اولاً "چه طبقه ای باید در انقلاب ما نابود شود؟" و ثانیاً، "چه سیستمی را باید از جا کند؟"، و ظاهراً هر دو بر سر اینکه این "نظام سرمایه داری وابسته" است که باید در انقلاب دمکراتیک ما نابود شود به توافق می‌رسند و مجادله بر سر اینکه آیا نابودی "بورژوازی بزرگ انحصاری" برای این منظور کافی است یا "بورژوازی متوسط" هم باید نابود شود، ادامه می‌یابد.

آنچه از همین ابتدا پیدا است اینست که در ورای این فرمولبندی انتزاعی از مساله - که هر دو گروه را در تداوم بحث به مقولات عام تری و انتزاعی‌تری چون طبقه، سیستم و ... می‌کشاند - سوال گرهی انقلاب حاضر، یعنی محتوای اقتصادی و سیاسی پیروزی انقلاب دمکراتیک ایران از دیدگاه پرولتاریا، نهفته است. سوالی که هیچکدام تمایلی به طرح مستقیم آن نشان نمی‌دهند و بی‌هیچ تعمقی در باره معنای اقتصادی و پیش شرط‌های سیاسی "نابودی یک سیستم تولیدی" همچنان در بررسی انتزاعی معضلی که خود ابداع کرده‌اند، یعنی "لزوم" یا "عدم لزوم" نابودی بورژوازی لیبرال در انقلاب ما سرگرم میمانند. به عبارت دیگر، چهار چوب اصلی و اصولی این مجادله را می‌بایست تحلیل و بررسی خصوصیات انقلاب دمکراتیک در کشور ما، مطالبات اقتصادی و سیاسی پرولتاریا از این انقلاب و از اینطریق، بررسی و تعیین وظایف کمونیستها در انقلاب حاضر تشکیل دهد. و اگر از زاویه این چهارچوب اصولی به مساله نگاه کنیم به وضوح در می‌یابیم که "مجادله" راه کارگر و رزمندگان برسر "سرنوشت بورژوازی لیبرال" در محتوای خود در واقع تأکیدی است بر توافق دو گروه برسر "ضرورت تحقق سوسیالیسم خلقی" که خود اساسی‌ترین انحراف جنبش کمونیستی در سطح مقولات برنامه‌ای است (رجوع کنید به سرمقاله همین شماره). ضرورت افشای این انحراف برنامه‌ای، و از اینطریق مقابله با استنتاجات تاکتیکی انحرافی که بر آن متکی است، علت اصلی علاقه و ورود ما باین بحث است، و به این منظور پس از بررسی انتقادی نقطه نظرات مطروحه در این مجادله و توضیح درک پوپولیستی هر دو گروه از انقلاب دمکراتیک و سوسیالیسم، موضع خود را در قبال این مسائل مثبتاً خواهیم شکافت.

ابتدا نگاهی دقیق تر به مجادله دوگروه بیانداریم:

رزمندگان در مقاله "در باره سه شعار راه کارگر" (شماره ۹)، راه کارگر را "متهم" میکند که با جدا کردن مبارزه بر علیه امپریالیسم از مبارزه بر علیه سیستم موجود و علیه طبقه سرمایه دار، در واقع انقلاب دمکراتیک پیروزمندی را در نظر دارد که در آن ضمن آنکه سیستم موجود از بین نمی رود، انقلاب نیز پیروز میشود ... ("تاکیدها از ماست) چرا که راه کارگر تنها شعار "نابودی سرمایه انحصاری وابسته" را طرح می کند، در حالیکه به اعتقاد رزمندگان "نابودی سرمایه انحصاری وابسته، نابودی سیستم سرمایه داری وابسته نمی باشد". رزمندگان که اکیدا معتقد است "انقلاب ما وظیفه نابودی سیستم سرمایه داری وابسته را بعهده دارد" از این مقدمات که "سرمایه انحصاری وابسته یا سرمایه بزرگ در یک سیستم معین عمل میکند یعنی سیستم سرمایه داری وابسته به امپریالیسم" و همچنین "حقیقت آنست که بورژوازی ایران اکنون نماینده سیاسی ای دارد که بورژوازی لیبرال خطاب می شود" و نیز بورژوازی لیبرال در حال حاضر نماینده کل بورژوازی ایران است، به این نتیجه میرسد که "نابودی بورژوازی انحصاری وابسته" (یعنی شعار راه کارگر) برای "نابودی سیستم سرمایه داری وابسته" کافی نیست، بلکه بورژوازی لیبرال نیز باید نابود گردد. رزمندگان در انتهای مقاله خود این بحث را بصورت دو سوال، دو سوالی که به زعم او "همه بطریقی از آن میگریزند"، جمع بندی می کند: "چه طبقه ای در انقلاب ما باید نابود شود؟" و "چه سیستمی را باید از جا برکنند؟"

راه کارگر (شماره ۲۵) در پاسخ به رزمندگان این "اتهام" را که گویا راه کارگر نمی خواهد سیستم سرمایه داری وابسته را در یک انقلاب دمکراتیک نابود کند شدیداً رد می کند: "ما می گوئیم زمانی میهن ما وابسته است که سرمایه داری بصورت شیوه مسلط تولید در آن جریان داشته باشد. بنابراین وقتی راه کارگر می گوید باید دستان امپریالیسم از میهنمان قطع گردد، اساساً به این رابطه تولیدی مسلط نظر دارد. سیستمی که ما از آن سخن می گوئیم این است و طبیعی است راه کارگر معتقد است این سیستم باید نابود شود. در هیچیک از آثار و نوشته های راه کارگر مطلبی دال بر بقای سرمایه داری بصورت شیوه مسلط تولید و اشاره ای مبنی بر بقای این سیستم نمی بینیم" (تاکید اول در اصل و بقیه از ماست). در حقیقت اختلاف راه کارگر با رزمندگان در این است که راه کارگر نابودی بورژوازی انحصاری وابسته را برای نابودی سیستم سرمایه داری وابسته کافی میدانند و از رزمندگان می پرسد "آیا نابودی سرمایه داری وابسته در گرو نابودی سرمایه متوسط است؟!" و البته پاسخ خود او به این سوال منفی است.

ما در اینجا وارد بحث نمی شویم که رفقا بر مبنای چه "تحلیل اقتصادی" آشفته ای (۱) "سیستم نابود شدنی" و "طبقه نابود شدنی (۴)" در انقلاب، را استنتاج می کنند. این خود به بحث مفصلی نیاز دارد که باید در نوشته دیگری به آن پرداخت، همانطور که گفتیم، قصد ما نشان دادن و نقد درک پوپولیستی راه کارگر و رزمندگان از انقلاب دمکراتیک، نقش، وظایف و مطالبات پوپولتاریا در این انقلاب و مفهوم اقتصادی و سیاسی پیروزی آن است. بهمین منظور بررسی خود را از آنچه هر دو گروه بر سر آن اتفاق نظر دارند، یعنی ضرورت نابودی سیستم سرمایه داری وابسته در انقلاب حاضر آغاز می کنیم.

با اندک تعمقی در تلقی رزمندگان و راه کارگر از سرمایه داری وابسته، و البته با قدری خوشبینی نسبت به این تلقیات (چرا که پایین تر خواهیم دید که التقاط در اقتصاد، اساس انحراف پوپولیستی دو گروه است)، در می یابیم که وقتی رفقا از "نابودی سیستم سرمایه داری وابسته" سخن می گویند، در واقع نمی توانند منظوری جز نابودی سیستم سرمایه داری در کلیت آن داشته باشند. چرا که از نظر رزمندگان "طبقه سرمایه دار ایران طبقه ای است که بیش یا کم در وابستگی به امپریالیسم است"، ساختمان اقتصادی سرمایه داری جامعه ما، وجود بورژوازی را با وجود سرمایه داری وابسته منطبق

نموده است“ و نیز ”بورژوازی ملی در ایران اسطوره‌ای بیش نیست“، و راه کارگر نیز معتقد است که ”بورژوازی ملی مقوله‌ای متعلق به گذشته است“ و ”برای اینکه میهن ما وابسته نباشد باید روابط تولیدی مسلط در آن سرمایه‌داری نباشد“، یعنی ”سرمایه‌داری بصورت شیوه مسلط تولیدی در میهن ما (پس از پیروزی انقلاب دمکراتیک) وجود نداشته باشد“. و بنابراین گرچه هر دو گروه همه جا از ”نابودی سرمایه‌داری وابسته“ در انقلاب حاضر سخن می‌گویند، اما از آنجا که بدرست بر این عقیده اند که کل سرمایه‌داری ایران وابسته است. گریزی از پذیرش این نتیجه منطقی نخواهند داشت که ”وظیفه انقلاب حاضر نابودی کل سیستم سرمایه‌داری در ایران است!“ پذیرش این حکم ما را به یکی از دو تعبیر زیر از انقلاب حاضر میرساند:

(۱) انقلاب حاضر انقلابی سوسیالیستی است، و

(۲) انقلاب حاضر انقلابی دمکراتیک است،

اما پیروزی آن به معنای نابودی سیستم سرمایه‌داری در ایران می‌باشد.

در غیر اینصورت، یعنی اگر بخواهیم علیرغم درکی که از وابستگی سرمایه‌داری ایران داریم نابودی ”سرمایه‌داری وابسته“ را با ”نابودی سرمایه‌داری“ مترادف نگیریم، آنگاه تعریف و تعبیر سومی نیز می‌توان از ”نابودی سرمایه‌داری وابسته در انقلاب حاضر بدست داد:

(۳) شرط پیروزی انقلاب حاضر ”نابودی سرمایه‌داری وابسته و جایگزین ”شدن آن بوسیله ”سیستم سرمایه‌داری ملی و مستقل“ است. البته ما آگاهیم که رفقا (و بخصوص رفقای رزمندگان که مدت درازی است چند ماه که بورژوازی ملی را ”اسطوره“ میدانند) از اینکه از نظرات آنان در باره یک انقلاب دمکراتیک پیرومند چنین استنتاجی شود سخت بر خواهند آشف. با اینهمه بگذارید این شق سوم را بعنوان یک احتمال مطرح کنیم. پایین‌تر خواهیم دید که آیا محتوای واقعی ”انقلاب دمکراتیک پیرومند“ از دید هر دو گروه همین است یا خیر. ابتدا لازم است ببینیم کدامیک از تعبیر فوق با نظرات رفقا در باره انقلاب ایران در تطابق است.

(۱) شق اول: ”انقلاب ما بلاواسطه انقلابی سوسیالیستی است و وظیفه استقرار دیکتاتوری پرولتاریا را برعهده دارد.“

این حکمی است که یک تروتسکیست منسجم و یک ایده‌آلیست پیگیر بر پایه ”ضرورت نابودی سیستم سرمایه‌داری در انقلاب حاضر بی هیچ درنگ و تردیدی صادر میکند و باین ترتیب گریبان خود را از شر توضیح و توجیه تناقضاتی که اعتقاد به ”ضرورت نابودی سیستم سرمایه‌داری در یک انقلاب دمکراتیک“ بار می‌آورد، خلاص میسازد. اما واضح است که وصله تروتسکیسم نه به رزمندگان و نه به راه کارگر چسبندگی ندارد. راه کارگر از همان ابتدا (فاشیسم، کابوس یا واقعیت، جزوه اول، ص ۲۹) اعلام میدارد که ”برای جلوگیری از سوه تفاهات باید تاکید کنیم که از نظر ما در مقطع کنونی مرحله انقلاب ایران سوسیالیستی نیست“، و رزمندگان پس از اینکه لزوم نابودی ”سیستم سرمایه‌داری وابسته“ و نابودی کل طبقه بورژوازی را ”اثبات“ می‌کند، بلافاصله میافزاید: ”اینجا نمی‌تواند فوراً فریاد کشید: ای داد! ای امان! آنها انقلاب سوسیالیستی را ترویج می‌کنند! نه! (واقعا شگفت‌انگیز است که یک کمونیست برای مرزبندی با تروتسکیسم انقلاب سوسیالیستی را حتی ترویج هم نکند! فریاد ما اینست که ای داد! ای امان! اینها انقلاب سوسیالیستی را حتی ترویج هم نمیکند!) بهر حال وقتی رفقا با این حرارت با ایده سوسیالیستی بودن انقلاب حاضر مرزبندی می‌کنند، ما هم می‌پذیریم که اولین تعبیری که ما از ”ضرورت نابودی سیستم سرمایه‌داری در انقلاب حاضر“ بدست دادیم هیچ

قربانی با نظرات دو گروه ندارد. ما نیز این فرض (که باید گفت فرض "انسجام در انحراف" است) را پس میگیریم و به سراغ شق دوم می رویم.

۲) شق دوم: انقلاب حاضر انقلابی دمکراتیک است و نابودی سیستم سرمایه‌داری محتوای اقتصادی پیروزی آن را تشکیل می‌دهد. این یک موضع التقاطی تمام عیار است، انقلاب را دمکراتیک ارزیابی میکند، اما وظیفه نابودی سرمایه‌داری، که چیزی جز استقرار سوسیالیسم نیست، را برای آن تعریف مینماید. دمکراتیک بودن انقلاب از جمله بدین معناست که پرولتاریا تنها نیروی طبقاتی محرکه آن نیست و پیروزی کامل انقلاب، از نظر سیاسی، خود را نه در استقرار حکومت پرولتاریا و متحدین غیر پرولترش (خرده بورژوازی، دهقانان و ...) متجلی میسازد. ("جمهوری دمکراتیک خلق"، "دیکتاتوری انقلابی کارگران و دهقانان" و ...). باین ترتیب وظیفه نابودی سرمایه‌داری بمثابه یک وجه تولید بر عهده انقلابی قرار داده شده است که از نقطه نظر ترکیب طبقاتی نیروهای محرکه آن و نیز از نظر محتوای سیاسی پیروزی‌اش، استقرار جمهوری دمکراتیک خلق، اصولاً نمی‌تواند چنین وظیفه‌ای را در دستور خود داشته باشد. آرمان، آرمانی سوسیالیستی است (نابودی سرمایه‌داری)، اما نیروهای طبقاتی و نیز حکومتی که قرار است به آن تحقق بخشند، خلقی اند. این ایده التقاطی مضمون اصلی اندیشه رزمندگان و راه کارگر هردو را تشکیل می‌دهد، و برای آنکه مطمئن شویم که مواضع رفقا را تحریف نکرده‌ایم کافیست به متون خود رفقا رجوع کنیم. رزمندگان مینویسد:

"ما مشخصاً از نابودی سیستمی که وجود دارد و طبقه اقتصادی‌ای که حاکم است سخن می‌گوییم، آیا این به معنای سوسیالیستی بودن انقلاب است"، و طبعاً پاسخ می‌دهد: خیر "نابودی بورژوازی به معنای نابودی سیستم سرمایه‌داری وابسته میباشد. ترکیب طبقاتی و اقشار دیگر و سیستمی که باید نابود گردد بما نشان میدهد که توده‌های خرده بورژوازی و پرولتاریا نیروی محرکه انقلاب ما میباشند و چنین ترکیبی از نیروها، با توجه به خواست آنها، به معنای وجود پروسه دمکراتیک تحول انقلاب و استقرار دیکتاتوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر میباشد" و نیز: "واقعاً معنی اینکده همه سرمایه‌های وابسته باید از میان برداشته شوند و ملی گردند چیست؟" و پاسخ میدهد که با توجه به اینکده "وجود بورژوازی ملی و یا سرمایه مستقل ملی" در ایران "رد" شده است. "این عبارت ... نمی‌تواند جز بمعنای نابودی بلافاصله طبقه سرمایه‌دار در ایران و در نتیجه جنبه سوسیالیستی قوی انقلاب ما نباشد" (رزمندگان، شماره ۶، نقد برنامه حداقل فدائی). و راه کارگر نیز می‌نویسد:

"برای نابودی "جریان سرمایه" و برای نابودی سرمایه‌داری بصورت شیوه مسلط تولید باید با قدرت سیاسی پاسدار آن درگیر شد. باید قدرت سیاسی را تصرف کرد. تصرف قدرت سیاسی این امکان را میدهد که اهرمهای اساسی و کلیدی اقتصاد را در دست گیریم، یعنی سرمایه داری بصورت شیوه مسلط تولید و جریان سرمایه اساساً درهم شکسته و قدرت اقتصادی نیز همراه قدرت سیاسی در دست طبقه کارگر و متحدینش قرار گیرد".

آنچه نقل کردیم جای هیچ شک و شبه‌ای باقی نمی‌گذارد که هر دو گروه اساس آموزش‌های سوسیالیسم علمی و مارکسیسم انقلابی را در مورد انقلاب دمکراتیک و سوسیالیستی و پیش شرط‌های سیاسی و اقتصادی هر یک نفی می‌کنند. مارکسیسم از نابودی سرمایه‌داری تنها یک چیز را اراده میکند: سوسیالیسم که پیش شرط سیاسی آن استقرار دیکتاتوری پرولتاریا است حکومتی که خود حاصل مبارزه طبقاتی پرولتاریا، بمثابه یک طبقه معین، برعلیه بورژوازی است، حال آنکه رزمندگان و راه کارگر بروشنی خواستار نابودی سرمایه‌داری (استقرار سوسیالیسم) از طریق یک انقلاب دمکراتیکند! برقراری سوسیالیسم بوسیله جمهوری دمکراتیک خلق، بدون دیکتاتوری پرولتاریا رفقا بی‌سروصدا ضرورت "درهم شکستن دولت بورژوازی"، "تسخیر قدرت سیاسی توسط پرولتاریا"،

دیکتاتوری پرولتاریا" و ... را از "مارکسیسم" خود حذف کرده اند. آموزش مارکسیسم در باره دولت (که لنین آن را چکیده مارکسیسم می دانست) یکجا از قلم افتاده و با تحریف پوپولیستی آن جایگزین شده است. و این نه "انطباق" مارکسیسم با شرایط مشخص جامعه ماست و نه هیچ "نوآوری و تعمیقی" در تئوری سوسیالیسم. بیاد بیاریم که سوسیالیسم علمی اساسا در تقابل با انواع دیگر سوسیالیسم، یعنی ایدئولوژی های رادیکال بورژوائی آنارشیزم، پوپولیسم ... که در پی استقرار سوسیالیسم توسط "خلق" بودند، رشد کرد و خصوصا در روسیه، مارکسیسم در مقابله و مبارزه با پوپولیست های تمام عیاری چون ناردونیکها و اس ارها تثبیت شد. (رجوع کنید به مناظرات سوسیال دمکراسی روس با پوپولیست ها، بویژه در "دوستان مردم کیانند"، لنین و "سوسیالیسم و مبارزه سیاسی" و "اختلافات ما"، پلخانف).

پس از گذشت بیش از یک قرن از کمون پاریس و بیش از ۶۰ سال از انقلاب اکتبر، هنوز رفقای ما سودای نابودی سرمایه داری و استقرار سوسیالیسم را بدون مبارزه طبقاتی پیگیر، بدون دیکتاتوری یک طبقه و فقط یک طبقه، بدون دیکتاتوری پرولتاریا، در سر می پروراندند. مارکسیسم هرگز ایده و آرمان سوسیالیسم را بخود منحصر ندانسته است، اما همواره ثابت کرده و به شهادت تاریخ نشان داده است که این تنها مارکسیسم است، این تنها سوسیالیسم علمی است که امکان تحقق واقعی این آرمان را میسر میسازد. "بشریت قرنها و حتی هزاران سال رویای از بین بردن "یکباره" همه انواع استثمار را داشته است، ولی این رویاها همچنان به صورت رویا باقی ماندند تا زمانی که میلیونها استثمار شده در سراسر جهان در یک مبارزه پیگیر، استوار و همه جانبه متحد شدند تا جامعه سرمایه داری را در مسیر تکاملی که آن جامعه طبعاً می پیمود تغییر دهند. رویاهای سوسیالیستی تنها آنگاه به مبارزه سوسیالیستی بدل شد که سوسیالیسم علمی مارکس، اشتیاق تغییر جامعه را به مبارزه یک طبقه معین مرتبط ساخت. خارج از مبارزه طبقاتی، سوسیالیسم یک عبارت تهی است یا یک رویای ساده لوحانه. (لنین، سوسیالیسم خرده بورژوائی و سوسیالیسم پرولتری).

آری، کسی که نابودی سرمایه داری را مستقیماً از یک انقلاب دمکراتیک طلب میکند، کسی که اینچنین اشتیاق "نابودی" سرمایه داری را از مبارزه و انقلاب یک طبقه معین (پرولتاریا) منفک میکند، در همان حال سوسیالیسم خود را نیز به سوسیالیسم خرده بورژوائی تنزل میدهد و، در ماهیت و حرکت هرگونه تمایزی بین خود و سوسیالیست های خرده بورژوائی چون مجاهدین خلق و دیگر مجاهدین "نستوه" را از میان برمیدارد. سوسیالیسم چنین کسی هیچگونه تفاوتی با "جامعه بی طبقه توحیدی"، "حکومت عدل علی"، "قسط اسلامی" و ... نخواهد داشت. سوسیالیسمی که تفاوتش حتی با "سوسیالیسم" دروغینی که شارلاتانها موعظه می کنند تفاوت بین "رویای ساده لوحانه" و "عبارتی تهی" است.

رفقا این حکم پایه ای مارکسیسم را فراموش کرده اند که "سرمایه داری و امپریالیسم را نمی توان به هیچ طریقی حتی از طریق "ایده آل ترین" تحولات دمکراتیک از بین برد، تنها از طریق انقلاب اقتصادی می توانند نابود گردند" (لنین، پاسخ به کیفسکی) و این انقلاب اقتصادی، یعنی استقرار سوسیالیسم، یعنی نشان دادن مالکیت اجتماعی بر جای مالکیت خصوصی بر وسائل تولید و مبادله با سازمان دادن برنامه ریزی شده تولید اجتماعی ... "که پیش شرط ضرور آن" دیکتاتوری پرولتاریا است. یعنی تصرف قدرت سیاسی بدست پرولتاریا" (نقل از برنامه حزب سوسیال دمکرات روسیه). و در اولین قدم در سطح مقولات برنامه ای، رفقا این بدیهیت مارکسیستی، این جزء لاینفک برنامه جنبش کمونیستی را از یاد برده اند، که نابودی سرمایه داری به معنای استقرار سوسیالیسم است و این خود منوط به تسخیر قدرت سیاسی توسط پرولتاریا، منوط به دیکتاتوری پرولتاریا است. حکومت خلق

(جمهوری دمکراتیک خلق، دیکتاتوری دمکراتیک خلق و ...) نمی‌تواند سرمایه داری را نابود کند و وعده سوسیالیسم خلقی فریبی بیش نیست.

اما همینجا لازم است تاکید کنیم که پوپولیسم به نظرات رزمندگان و راه کارگر هردو به یک اندازه چسبندگی دارند، حتی اگر راه کارگر بدنبال "نابودی سیستم سرمایه داری" در انقلاب دمکراتیک نباشد و "فقط" نابودی سیستم سرمایه داری "بصورت شیوه مسلط تولید" را طلب کند، چرا که اولاً، مارکسیسم هر گاه از نظام سرمایه داری (و یا هروجه تولید دیگر) سخن می گوید، مشخصاً همان "شیوه مسلط تولید" را مدنظر دارد. "سیستم سرمایه داری" و "سرمایه داری بمنابۀ شیوه مسلط تولید" در مارکسیسم معنای متفاوتی ندارند، ثانیاً، اگر قصد راه کارگر از ذکر عبارت "شیوه مسلط تولید" اشاره به این نکته باشد که سرمایه داری در انقلاب دمکراتیک کاملاً نابود نمی شود، باز هم سر سوزنی از موضع پوپولیستی خود عدول نکرده است، زیرا مارکسیسم به روشنی حتی آغاز پروسه تحول تولید سرمایه داری به کمونیسم را (یعنی فاز پایینی جامعه کمونیستی را که معمولاً سوسیالیسم خوانده میشود) منوط به دیکتاتوری پرولتاریا کرده است، و لذا ایده "نابودی سرمایه داری به صورت شیوه مسلط تولید" در یک انقلاب دمکراتیک در معرض همان انتقادات است که ایده "نابودی سرمایه داری":

"میان جامعه سرمایه داری و جامعه کمونیستی یک دوران انقلابی تبدیل یکی به دیگری قرار دارد که همچنین منطبق با یک دوران گذار سیاسی میباشد که حکومت آن نمی تواند جز دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا باشد." (مارکس نقد برنامه گوتا)

و نیز: "بزرگترین سفاقت و پوچ ترین اتوبی ها می بود هر آینه تصور میشد که بدون قهر، بدون دیکتاتوری، گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم امکان پذیر است. تئوری مارکس از مدتها پیش با نهایت صراحت بر ضد این یاهه گوئی خرده بورژوادمکراتیک و آنارشستی سخن گفته است. و روسیه سالهای ۱۹۱۸ - ۱۹۱۷ نیز صحت تئوری مارکس را در این مورد با چنان وضوح و با چنان طرز محسوس و موثری تایید میکند که فقط افرادی که بطرز نومید کننده ای کند ذهن اند و یا جدا تصمیم گرفته اند از حقیقت رخ بتایند ممکن است هنوز در این مورد گمراه باشند. یا دیکتاتوری کورنیلوف ... یا دیکتاتوری پرولتاریا، هر راه حل بینابینی یا فریب مردم توسط بورژوازی است ... و یا حالتی از کند ذهنی دمکراتهای خرده بورژوا ... که در باره وحدت دمکراسی، دیکتاتوری دمکراسی، جنبه عمومی دمکراتیک و اراجیفی از این قبیل یاهه سرائی می کنند." (لنین، وظایف نوبتی حکومت شوروی)

فکر میکنم خطوط کلی التقاط مواضع رزمندگان و راه کارگر در مورد رابطه "نابودی سرمایه داری" و "پیروزی انقلاب دمکراتیک" به اندازه کافی روشن شده باشد: هر دو گروه وظایف و پیش شرط های یک انقلاب سوسیالیستی را با وظایف و پیش شرط های یک انقلاب دمکراتیک در هم ریخته و مغشوش میکنند. از یکسو در برخورد به انقلاب دمکراتیک به توهمات "چپ روانه" دچارند، و از سوی دیگر، دقیقاً به این خاطر که وظایف انقلاب سوسیالیستی آتی را بر عهده انقلاب دمکراتیک حاضر نهاده اند، در واقع ضرورت مبارزه طبقاتی پیگیر پرولتاریا، دیکتاتوری پرولتاریا و انقلاب سوسیالیستی، و لاجرم اهمیت و مکان و وظایف سوسیالیستی پرولتاریا در انقلاب حاضر، را فراموش می کنند و به راست می افتند.

تا اینجا بحث ما، همانطور که پیش تر اشاره کردیم، بر برداشتی غیر انتقادی و خوشبینانه از تلقیاتی اقتصادی رزمندگان و راه کارگر متکی بود. عبارت دیگر ما فرض کرده بودیم که اولاً هردو گروه به معنای واقعی این حکم که "وابستگی" خصیصه کلیت سرمایه داری در ایران است واقفند و نابودی

“وابستگی” را از نابودی سرمایه داری جدا نمی کنند، و ثانیاً از مارکس و مارکسیسم می پذیرند که “نابودی سرمایه داری” معنایی جز استقرار سوسیالیسم نخواهد داشت. با چنین مفروضاتی مشاهده کردیم که هر دو گروه ناگزیر محتوای اقتصادی انقلاب دمکراتیک و وجوه سیاسی آن (نیروهای طبقاتی محرکه و حکومت حاصل پیروزی آن) را بگونه ای التقاطی و پوپولیستی بیکدیگر ربط می دهند، و سوسیالیسم خلقی عنوان مناسبی برای چهار چوب عمومی این التقاط است.

اما یک چنین فرمولبندی التقاطی ای از رابطه اقتصاد و سیاست در پیروزی انقلاب دمکراتیک، در واقعیت امر از درکی بورژوائی از اقتصاد جامعه سرمایه داری مایه می گیرد. در واقع از همان ابتدا آشکار بود که جز این هم نمی تواند باشد. سوسیالیسم خلقی خود لفافه ای سوسیالیستی برای رادیکالیسم بورژوائی است و دقیقاً با عجز خود در ارائه نقدی پرولتری از مناسبات تولید سرمایه داری، از سوسیالیسم علمی متمایز میشود. آنکس که در صدد است تا “سیستم سرمایه داری” را به شیوه ای غیر پرولتری (خلقی) نابود کند، فی الواقع قبل از هر چیز درک غیر پرولتری خود را از این سیستم برملا میسازد. پس اکنون لازم است که “خوشبینی” را کنار بگذاریم و به تلقی اقتصادی رفقا از “نابودی سیستم سرمایه داری” نگاهی بیندازیم.

سوالی که رزمندگان و راه کارگر باید به آن پاسخ گویند اینست: حال که قرار است در “جمهوری دمکراتیک خلق” (یا هر نام دیگری که حکومت پرولتاریا و متحدانش در انقلاب دمکراتیک به خود بپذیرد) سیستم سرمایه داری نابود شود، وجه تولیدی که جانشین آن میگردد، آن مناسبات اجتماعی تولید که ناظر بر باز تولید زیست اجتماعی افراد خواهد بود، چیست؟ سوسیالیسم؟ “ای داد، ای امان، شما که انقلاب سوسیالیستی را حتی ترویج هم نمی کنید”، سرمایه داری؟ مسلماً خیر، شما که بر سر نابودی آن در انقلاب دمکراتیک اتفاق نظر دارید. یک پاسخ احتمالی میتواند وجه تولیدی باشد که نه سرمایه داری است و نه سوسیالیستی، وجه تولید موهوم سومی که “سمت گیری سوسیالیستی” دارد، یا همان “راه رشد غیر سرمایه داری” است که به معنای دقیق تر و علمی تر همان سرمایه داری است. راه کارگر در این زمینه سرنخ هائی بدست میدهد. درست است که در یکجا می نویسد “اما راه رشد غیر سرمایه داری کاش سربای بیش نبود (کذا) وایکاش چنین امکانی وجود داشت(!) طبقه کارگر بیش از این واقع بین است که به چنین پندارهائی دل خوش کند”. (راه کارگر شماره ۲۷) و بدین طریق - یعنی بطریق هنرمندانه خاص راه کارگر - آلترناتیو “راه رشد سرمایه داری” را “رد” می کند، اما در جایی دیگر و باز بطریق خاص راه کارگر، با ابهام تمام از سیستمی که پس از نابودی سیستم سرمایه داری جانشین آن میشود چنین سخن می گوید: “انگاه در پروسه ای دیگر و در سیستمی دیگر که روابط و کیفیت دیگری به آن غلبه دارد ...” و این ابهام در چند و چون این “سیستم دیگر” وقتی در کنار “مؤلفه های دیگر” دستگاه فکری راه کارگر قرار گیرد، معنایی جز راه رشد غیر سرمایه داری نمی تواند داشته باشد.

اما اسمش را هر چه بگذارند، محتوای عملی آن اقدامات جمهوری دمکراتیک خلق که “سرمایه داری را نابود می کند” کما بیش از لایبای سطور نوشته های هر دو گروه سر بر می کند، و این محتوی چیزی نیست جز مصادره کردن و ملی کردن سرمایه داری توسط جمهوری دمکراتیک خلق، رزمندگان “مصادره و ملی اعلام کردن سرمایه وابسته” را “حصلت ویژه انقلاب”، و معادل “جنبه سوسیالیستی قوی تحول انقلابی در ایران” ارزیابی میکند، که البته “به قدرت پرولتاریا” ولی همچنان در یک انقلاب دمکراتیک و همراه متحدین غیر پرولتر طبقه کارگر در این انقلاب انجام می گیرد. (رجوع کنید به رزمندگان شماره ۶ نقد برنامه حد اقل فدائی، و همچنین نقل قولی که پیشتر از همین مقاله آوردیم) و راه کارگر نیز می نویسد: “برای نابودی “جریان سرمایه” و برای نابودی سرمایه داری

بصورت شیوه مسلط تولید باید با قدرت سیاسی پایدار آن درگیر شد. باید قدرت سیاسی را تصرف کرد. تصرف قدرت سیاسی این امکان را می دهد که اهرمهای اساسی و کلیدی اقتصاد را در دست بگیریم. یعنی سرمایه داری بصورت شیوه تولید و جریان سرمایه اساسا درهم شکسته و قدرت اقتصادی نیز همراه قدرت سیاسی در دست طبقه کارگر و متحدینش قرار گیرد. و نیز "بورژوازی بزرگ و سرمایه بزرگ حلقه های اصلی و کلیدی اقتصاد را در دست داشته و دارد ... بنابر این (می توان) ... با تصرف مواضع سرمایه بزرگ "جریان سرمایه" و سرمایه داری بصورت شیوه مسلط تولید را در ایران از بین برد". (البته ما ابتدا در معنای اصطلاح نظامی "تصرف مواضع" در این چهارچوب در ماندیم و تعمیق کردیم، بالاخره به این نتیجه رسیدیم که قاعدتا منظور راه کارگر- بشیوه خاص خودش - باید مصادره و ملی کردن بانکها و صنایع سنگین و بزرگ باشد).

بهررو مساله روشن است، هردو گروه مالکیت دولت پرولتاریا و متحدانش در انقلاب دمکراتیک بر سرمایه های مصادره و ملی شده را با "نابودی سرمایه داری" معادل گرفته اند. این برداشت یکسره غلط است. در برنامه سوسیال دمکراسی روسیه نابودی سرمایه داری به روشنی "نشان دادن مالکیت اجتماعی برجای مالکیت خصوصی بروسائل تولید و مبادله، با سازمان دادن برنامه ریزی شده تولید اجتماعی ... " تعریف شده بود. حتی اگر رفقا بپندارند که "مصادره و ملی کردن" در حکم ایجاد "مالکیت اجتماعی" است هنوز باید بخاطر بیابوردند که "سازمان دادن برنامه ریزی شده تولید و توزیع اجتماعی" جزء لاینفک تولید سوسیالیستی است. بهرحال موضع مارکسیسم در قبال این مساله کاملا روشن است، کفایت به مناظره لنین با "کمونیست های چپ (۴)" رجوع کنیم. کمونیست های چپ بر این اعتقاد بودند که "استفاده سیستماتیک از ابزار تولید باقیمانده تنها وقتی متصور است که یک مشی بسیار قاطع سوسیالیزه کردن دنبال شود" و لنین در پاسخ می نویسد:

"این "کمونیست های چپ" محترم چقدر قاطعند، اما چه اندک از خود نشانه تفکر بروز می دهند. منظورشان از دنبال کردن "مشی بسیار قاطع سوسیالیزه کردن" چیست؟ انسان ممکن است در مورد مساله ملی کردن یا مصادره قاطع باشد یا نباشد، اما تمام نکته در این است که حتی بیشترین "قاطعیت" ممکن در جهان نیز برای عبور از ملی کردن و مصادره به سوسیالیزه کردن کافی نیست ... تفاوت بین سوسیالیزه کردن و مصادره ساده در این است که مصادره را می توان فقط با "قاطعیت" به عمل آورد، بدون توانائی محاسبه و توزیع دقیق. حال آنکه سوسیالیزه کردن بدون این توانائی واقع شود...

این خصلت ویژه یک انقلاب خرده بورژواست که توجه نمی کند از ریشه کندن، سرکوب کردن و ... برای سوسیالیسم کافی نیست. برای یک خرده مالک که علیه مالک بزرگ به خشم آمده است این ها کافی است. اما هیچ انقلابی پرولتاریائی هرگز تا چنین اشتباهی سقوط نخواهد کرد". (لنین، چپ روی کودکانه و ذهنیت خرده بورژوازی، تاکید در اصل است)

همین جا و در حاشیه یادآوری کنیم که کمونیست های چپ لاقول هنگامی مصادره و ملی کردن را معادل نابودی سرمایه داری و سوسیالیزه کردن می گرفتند که قدرت سیاسی در دست پرولتاریا بود، حال آنکه رفقا در رابطه با "جمهوری دمکراتیک خلق" به چنین توهمات مبتلا هستند.

بهرحال مساله بر سر این است که ملی کردن، مصادره و ... سرمایه داری را نابود نمی کند، بلکه سرمایه داری انحصاری دولتی را بوجود می آورد و یا بسط می دهد. بدیهی است که در چنین حالتی ماهیت طبقاتی دولت نقش تعیین کننده می یابد. بگفته لنین "سرمایه داری انحصاری دولتی" در دست یونکرها و سرمایه داران آلمانی" یعنی "اعمال شاقه نظامی برای کارگران" و همین "سرمایه داری



انحصاری دولتی“ در دست یک “دولت انقلابی و دمکراتیک” گامی است بسوی سوسیالیسم. لیکن نه خود سوسیالیسم است و نه نابودی سرمایه‌داری، بلکه همچنان “سرمایه‌داری انحصاری دولتی” است، و این- در شرایط حاکمیت “دولت انقلابی و دمکراتیک” گامی است بسوی سوسیالیسم زیرا یک “دولت انقلابی دمکراتیک” مناسب‌ترین حالت سیاسی برای به‌دست‌گیری قدرت توسط پرولتاریا و آنگاه “سرمایه‌داری انحصاری دولتی” مناسب‌ترین حالت اقتصادی برای شروع ساختمان سوسیالیسم است (برای تفصیل این مطلب توسط لنین، رجوع کنید به “خطر فلاکت و راه مبارزه با آن” سپتامبر ۱۹۱۷، و چپ روی کودکانه و ذهنیت خرده بورژوازی“ مه ۱۹۱۸ بترتیب قبل و بعد از انقلاب اکتبر).

اما چه چیز باعث آن است که رزمندگان و راه‌کارگر مصادره و ملی‌کردن توسط “دولت انقلابی دمکراتیک” را با نابودی سرمایه‌داری معادل بگیرند؟ همانطور که گفتیم ریشه را باید در درک بورژوازی دو گروه از سرمایه و نظام سرمایه‌داری جستجو کرد(۵). مارکسیسم سرمایه را بمشابه یک رابطه اجتماعی درک می‌کند، رابطه‌ای که متکی بر جدایی کامل تولیدکنندگان از وسائل تولید است، رابطه‌ای که در آن کارگر بی‌ابزار نیروی کار خودش را بمشابه یک کالا به بورژوازی صاحب ابزار می‌فروشد، رابطه‌ای که به این اعتبار متضمن، تولید ارزش اضافه است. سرمایه‌داری، تولید کالائی تعمیم‌یافته است و سرمایه، یا “رابطه سرمایه”، رابطه‌ای است که در آن نیروی کار بمشابه کالا به تملک بورژوازی درمی‌آید تا توسط وسائل تولید (کالاهای دیگر تحت تملک او) به گونه‌ای مولد مصرف شود. (برای توضیح مفصل این بحث رجوع کنید به اسطوره بورژوازی ملی و مترقی، ۲). اما سرمایه‌داری در ضمن نظامی است که در آن رابطه اجتماعی موجود میان انسان‌ها به صورت رابطه‌ای میان اشیاء متجلی می‌شود (فتیشیسم کالائی)، و این آخری دقیقاً کل تفکر راه‌کارگر و رزمندگان را در برخورد با مقوله سرمایه نشان می‌دهد. هر دو گروه، چون بخش وسیعی از جنبش کمونیستی، سرمایه را نه بصورت یک رابطه اجتماعی، بلکه بمشابه یک شیئی (و آنهم نه “رابطه‌ای میان اشیاء”) می‌نگرند و درک می‌کنند. سرمایه برای اینان “پول” است، “کارخانه” است، “کالا در انبار و در بازار” است، همه جور شیئی هست، اما رابطه تولید ارزش اضافه نیست، بعلاوه این اشیاء مختلف را از آنرو “سرمایه” نام نهاده‌اند که به “سرمایه‌داران” تعلق دارند. نظام سرمایه‌داری نظام این سرمایه‌داران، و سرمایه اجتماعی نیز جمع سرمایه‌های این سرمایه‌داران، تلقی می‌شود. خوب، اینک واضح است چرا مصادره و ملی‌کردن “معادل” نابودی سرمایه‌داری است، کافی است این “اشیاء”، آن کارخانه‌ها، این حلقه “ها” و آن “کلیدها” را از دست “سرمایه‌داران” بگیریم، سرمایه‌داران که بدون این اشیاء سرمایه “دار” نیستند، چیزی “ندارند”، و پرولتاریا و متحدانش با تملک آن به “سرمایه” دار بدل نمی‌شوند! یک جو “قاطعیت” در مصادره تکلیف نظام سرمایه‌داری را یک‌شبه، حتی در همان چهارچوب انقلاب دمکراتیک، یکسره می‌کند و زحمت‌پیگیری مبارزه طبقاتی انقلابی بر علیه بورژوازی، تسخیر قدرت سیاسی و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا را از دوش طبقه کارگر، و زحمت سازماندهی مستقل این مبارزه و بخصوص تعیین وظایف سوسیالیستی پرولتاریا در انقلاب حاضر را از دوش کمونیست‌ها برمی‌دارد!

مصادره و ملی‌کردن سرمایه‌داری را نابود نمی‌کند، چرا که سرمایه‌یک رابطه اجتماعی است، رابطه‌ای که جامعه بورژوازی زیست اقتصادی خود را از طریق آن، در چهارچوب قوانین درونی آن، سازماندهی می‌کند. تولید اجتماعی - این پیش فرض وجود بشریت - در این نظام بر اساس قوانین حرکت و انباشت سرمایه، بر اساس قانون تولید ارزش و ارزش اضافه - شکل می‌گیرد و سازمان می‌یابد. نابودی سرمایه‌داری نیز لاجرم به معنای جایگزینی این سازمان تولید، با سازمانی جدید است. سازمانی که اساس تولید ارزش و ارزش اضافه را نفی کند و بر جای آن تولید و توزیع برنامه ریزی شده متکی بر مالکیت اجتماعی بر وسائل تولید و مبادله (یعنی دقیقاً نفی تولید کالائی بطور کلی) را بنشانند. باز شناختن این بدیهیت مارکسیسم تنها به پوپولیسم (به معنای اخص کلمه) منجر نمی‌شود، بلکه به

زنجیری از انحرافات، در سطوح برنامه و تاکتیک، ولونتاریسم، کودتاگری، بوروکراتیسم، رفرمیسم و ... دامن می‌زند.

خلاصه کلام: اگر مصادره و ملی کردن به معنای نابودی سرمایه‌داری نیست، بلکه به معنای بسط سرمایه‌داری انحصاری دولتی است، پس رزمندگان و راه کارگر در واقعیت امر نوعی سرمایه‌داری را تحت عنوان نابودی سرمایه‌داری به طبقه کارگر عرضه می‌کنند. تاکید کنیم که بحث ما ابتدا بر سر مطلوبیت و یا عدم مطلوبیت مصادره و ملی کردن و بسط سرمایه‌داری انحصاری دولتی - در شرایط وجود دولت دمکراتیک و انقلابی - نیست. چه گفتیم چنین حالتی می‌تواند برای پرولتاریا پس از تسخیر قدرت سیاسی و استقرار دیکتاتوری خویش مناسب‌ترین حالت اقتصادی برای ساختمان سوسیالیسم باشد، و اگر رزمندگان و راه کارگر تمرکز سرمایه در دست دولت پرولتاریا و متحدانش در انقلاب دمکراتیک را از چنین زاویه‌ای، و با چنین تعبیری، طرح می‌کردند، بحث ما دیگر نه بر سر انحرافات رفقاً، بلکه در چهارچوب تلاش برای تدقیق این "مناسب‌ترین حالت اقتصادی" شکل می‌گرفت. البته باید تاکید کرد که در چنین حالتی نفس بحث بر سر "مناسب‌ترین حالت اقتصادی برای ساختمان سوسیالیسم"، در مقابل مباحثات مفصلی که جنبش کمونیستی هم اکنون می‌باید در مورد "مناسب‌ترین حالت سیاسی" برای بدست‌گیری قدرت توسط پرولتاریا، دنبال کند، در درجه دوم اهمیت قرار می‌گرفت. اما همانطور که گفتیم اشکال کار اینجا است که رزمندگان و راه کارگر "نوعی سرمایه‌داری" را بجای "نابودی سرمایه‌داری" ترویج می‌کنند، و اگر بخاطر بیاوریم که رفقاً در اکثر موارد نه از "نابودی سرمایه‌داری بلکه در واقع از "نابودی سرمایه‌داری وابسته" سخن گفته‌اند، حدس اولیه‌مان به واقعیت نزدیک‌تر می‌شود که این "نوع سرمایه‌داری" قرار است بر جای "سرمایه‌داری وابسته" بنشیند. و بدین سان از پس پرده "سوسیالیسم خلقی" و "نفی دیکتاتوری پرولتاریا"، قد و قامت آشنای قدیمی ما، "سرمایه‌داری مستقل" پیدا می‌شود و مقولاتی که "اسطوره‌ای بیش نیستند" و "به گذشته تعلق دارند" در پیش چشمان نه چندان ناباور ما، زنده، واقعی و دست‌نخورده ظاهر می‌شوند تا بار دیگر بر بی اعتباری امپریسم (تجربه‌گرایی) بمثابه شیوه‌ای برای دستیابی به احکام صحیح تئوریک، تاکید گذارند. این شق سوم، یعنی همان دیدگاه‌های شبه‌سه‌جهانی تا پس از قیام، است که چنین به سهولت از شق دوم (سوسیالیسم خلقی) استنتاج می‌شود:

۳) شق سوم: انقلاب دمکراتیک ایران وظیفه نابودی سرمایه‌داری "وابسته" و استقرار سرمایه‌داری "ملی و مستقل" را دارد. سالها است که جنبش کمونیستی ما از این توهم در رنج بوده است که اساس محرومیت‌ها و عقب ماندگی‌های اقتصادی و مشقات سیاسی طبقه کارگر و سایر زحمتکشان ایران می‌باید نه در سرمایه‌داری ایران بلکه در وابستگی سرمایه‌داری ایران جستجو شود. این دیدگاه بورژوائی که نوع عتیق و صریح آن امروز عمدتاً در نزد سه جهانی‌ها یافت می‌شود، وظیفه محوری انقلاب ایران را نابودی سرمایه‌داری وابسته و استقرار سرمایه‌داری ملی و مستقل ارزیابی کرده و در این راه "بورژوازی ملی"، که پس از خلع ید دهه ۴۰ به راستی اسطوره‌ای بیش نبود، را متحد طبیعی پرولتاریای ایران در انقلاب دمکراتیک قلمداد می‌نمود. و این "بورژوازی ملی" آنگاه که به حکومت می‌رسید دمکراسی، "پیشرفت اقتصادی"، صنایع شکوفا و رفاه عمومی برای تمامی خلق به ارمغان می‌آورد. معجزات منتسب به این موجود افسانه‌ای به تفصیل در متون گذشته بسیاری از گروه‌های کمونیستی مورد بحث قرار گرفته‌است و ما نیازی به ذکر مجدد آن در این مختصر نمی‌بینیم. مساله اساسی این است که "اعتقاد به بورژوازی ملی" تنها یکی از جلوه‌های وجود توهمات بورژوائی نسبت به ضرورت، امکان و مطلوبیت استقرار "سرمایه‌داری ملی و مستقل" در ایران است و تازمانی که این دومی از دیدگاهی مارکسیستی به نقد کشیده نشود، صرف اعلام این که "بورژوازی ملی اسطوره‌ای بیش نیست"، "افسانه است"، و یا "متعلق به گذشته است" به معنای طرد منشویسم از دستگاه فکری

بسیاری از نیروهای کمونیست کشور نیست. سیر انقلاب پس از قیام بهمن درس‌های بسیاری برای جنبش کمونیستی، به همراه آورده است. یک تحول انقلابی طولانی ظرفیت واقعی طبقات را برملا می‌سازد و انقلاب ایران به قیمت گزاف خون هزاران کارگر و انقلابی، از جمله نشان داد که اعتقاد به بورژوازی ملی توهمی بیش نیست. اما از دریافت‌های تجربی تا ادراکات تئوریک فاصله بسیار است. جنبش کمونیستی، "بورژوازی ملی" را از ادبیات تئوریک "خط زد"، معتقدین به آن را مستوجب داغ "سه جهانی" دانست، با آن مرزبندی سیاسی کرد اما به خود ننگریست تا در بقایای اعتقادش به "سرمایه‌داری غیر وابسته"، پوچی و سطحی‌گرایی چنین مرزبندی‌هایی را دریابد. به این ترتیب است که می‌بینیم به جبران "راست روی"ها و باورهای منشویکی به "بورژوازی ملی"، به جبران آوانس دادن‌های گذشته به "سرمایه‌داری ملی"، امروز به پرولتاریا "نابودی سیستم سرمایه‌داری" در "انقلاب دمکراتیک" را وعده می‌دهند، و بار دیگر می‌کوشند تا "سرمایه‌داری ملی و مستقل" را با ظاهری چپ به خورد جنبش کارگری دهند.

اما باید اذعان کرد که انحرافات پخته‌تر شده اند. در این فرمول‌بندی جدید از "سرمایه‌داری ملی و مستقل" دو نکته مهم به چشم می‌خورد:

اولاً، پیشرفتی که در فرمول‌بندی اقتصادی مساله به عمل آمده است این است که این "نوع دیگر سرمایه‌داری" که قرار است جانشین "سرمایه‌داری وابسته" شود، این بار متمرکز و انحصاری تعریف می‌شود، حال آنکه در تعابیر خام قبلی خردکردن سرمایه‌ها، به عنوان یک خواست اقتصادی پرولتاریا تئوریزه و مطالبه می‌شد، و نکته دوم، و این بسیار مهم است، افتادن وظایف "بورژوازی ملی سابق" بدوش پرولتاریا است. پرولتاریا در تعابیر جدید به عامل اجرائی همان اتوپی "سرمایه‌داری ملی و مستقل" تبدیل شده است.

با این ترتیب انحراف منشویکی جنبش کمونیستی تغییر شکل داده و در ظاهری کاملاً مقابل تجلی پیشین خود بروز یافته است. آن‌ها که سابقاً منتقدین مقوله "بورژوازی ملی" را "شبه تروتسکیست" می‌خواندند، اینک خود دقیقاً به شیوه‌ای منشویکی، یعنی "شبه تروتسکیستی" (تروتسکی همیشه منشویک نیم‌بندی بود) نابودی سیستم سرمایه‌داری را در انقلاب دمکراتیک، تئوریزه می‌کنند. به همین خاطر است که در "اسطوره بورژوازی ملی و مترقی، ۲" نوشتیم: "نکته اساسی اینجا است که همانطور که در جزوه اول نیز ذکر کردیم مقوله بورژوازی ملی محل تلاقی انحرافات ریشه‌ای تر و بنیادی‌تری است ... پس علیرغم اینکه فشار خام تجربه معتقدین به اسطوره بورژوازی ملی و مترقی را به عقب نشینی وادار نموده است هنوز جنبش کارگری و کمونیستی ما شکست این نظریات را تئوریزه و تثبیت نکرده است. مبارزه با این انحرافات ناگزیر می‌باید ادامه یابد. اما آنچه مسلم است این مبارزه دقیقاً به این اعتبار که اسطوره بورژوازی ملی و مترقی لاقول در این مقطع کمرنگ شده است می‌باید به گونه‌ای دیگر ادامه یابد و بر طرد و رد جلوه دیگری از این انحرافات پایه‌ای متمرکز شود. این محل تمرکز جدید در تحلیل نهائی به نظر ما همانا مساله تعیین محتوای اقتصادی پیروزی انقلاب دمکراتیک ایران از دیدگاه منافع مستقل پرولتاریا است... از این نقطه نظر مرز تعیین‌کننده میان منشویسم و بلشویسم را در جنبش کمونیستی ما اعتقاد و یا عدم اعتقاد به مکان، ضرورت و مطلوبیت استقرار "سرمایه‌داری ملی و مستقل ایران" بمثابة محتوای پیروزی انقلاب ترسیم می‌کند. اتوپی سرمایه‌داری ملی و مستقل اینک صرفاً عامل اجرائی خود - یعنی "بورژوازی ملی" را از دست داده است و منشویسم می‌رود تا از خود پرولتاریا یک چنین عامل اجرائی‌ای بسازد..."

در این بخش نشان دادیم که چگونه مجادله راه کارگر و رزمندگان، و احکام مورد توافق و تاکید آنان در این مجادله، حاکی از فقدان شناخت مارکسیستی در نزد رفقا از مقولات برنامه ای پایه است. دیکتاتوری پرولتاریا در عمل نفی شده و غیر ضروری اعلام می گردد. مبارزه طبقاتی پیگیر پرولتاریا برای تسخیر قدرت سیاسی و استقرار دیکتاتوری طبقاتی اش پرده پوشی می شود و سوسیالیسم این آرمان برحق پرولتاریا و پایان دهنده تمامی اشکال آنتاگونیسم اقتصادی در جامعه بشری، به سرمایه داری انحصاری دولتی تنزل یافته و به نام راه حل اقتصادی پرولتاریا به توده ها قالب می شود. وظایف دمکراتیک پرولتاریا در انقلاب حاضر بالکل از قلم می افتد و رابطه انقلاب دمکراتیک و انقلاب سوسیالیستی در عصر حاضر مخدوش می شود. انقلاب دمکراتیک وظایف انقلاب سوسیالیستی را برعهده می گیرد و لاجرم ضرورت تعریف دقیق وظایف سوسیالیستی پرولتاریا در انقلاب حاضر، و چگونگی تلفیق آن با وظایف دمکراتیک یکسره از دستور کار جنبش کمونیستی خارج می شود. اگر دقت کنیم در حقیقت هیچ بند یک برنامه کمونیستی سالم نمی ماند. این بحث را در شماره بعد ادامه خواهیم داد. بگذارید بخش حاضر را با طرح این سوال "حاشیه ای" خاتمه دهیم: در شرایطی که مقولات بنیادی یک برنامه کمونیستی چنین بی اعتبار و مسخ گشته اند، آیا نگرانی آن "اشباح بی هویت" که وحدت اصولی جنبش کمونیستی را در گرو مبارزه ایدئولوژیک پیگیر، به منظور دستیابی و تثبیت مواضع لنینی در سطح برنامه و تاکتیک (به معنای گسترده آن) می دانند، نگرانی کسانی که مشکل اساس جنبش کمونیستی را نه "خرده کاری محلی" بلکه "پورتونیسم سراسری" ارزیابی می کنند، و لذا خواهان وحدت بر سر مواضع لنینی اند، نگرانی کسانی که در هر "وحدت اصولی" ابتدا سراغ "اصول" این وحدت (برنامه؟) را می گیرند و به مکانیک "جذب شدن به نزدیک ترین قطب تشکیلاتی" رضایت نمی دهند، بی مورد است؟

## قسمت دوم:

### جدال بر سر تحقق سوسیالیسم خلقی

در شماره قبل نشان دادیم که چگونه تلقی راه کارگر و رزمندگان از وظایف انقلاب ما یک تلقی التقاطی است که در حاکمیت سوسیالیسم خلقی بر دیدگاه های هر دو گروه ریشه دارد. آنچه رفقا در طول یکسال گذشته در زمینه محتوای اقتصادی و سیاسی پیروزی انقلاب حاضر بدان دست یافته اند، تبدیل استنتاج راست از پوپولیسم به استنتاج چپ از آن است. استنتاج راست رایج، که وظیفه انقلاب حاضر را رفع موانع توسعه سرمایه داری در ایران و ایجاد زمینه های شکوفایی آن در چهارچوبی "ملی و مستقل" قلمداد می کرد، در نزد رفقا به استنتاج چپ، که خواهان نابودی فوری سرمایه داری (و ناگزیر استقرار سوسیالیسم) در این انقلاب است، تبدیل می شود. همین واقعیت که اساس تئوریک این استنتاجات دست نخورده باقی است، بهترین گواه شیوه آمپریستی برخورد رفقا به مقولات تئوریک است. دو قطب "انسجام"، دوقطبی که رزمندگان و راه کارگر با دیدگاه های موجود خود ناگزیرند میان آن نوسان کنند، چیزی جز راه رشد غیر سرمایه داری و تز سه جهان از یکسو و تروتسکیسم از سوی دیگر، نیست؛ دوقطبی که با نفی نقش و مکان انقلاب دمکراتیک ما در مبارزه برای رسیدن به سوسیالیسم، و با مخدوش کردن رابطه میان وظایف دمکراتیک و وظایف سوسیالیستی پرولتاریا، عملاً به مانعی بر سر راه تحقق سوسیالیسم بدل می شوند. تحقق سوسیالیسم، بی آنکه پرولتاریای انقلابی

ایران بخواهد و بتواند پیش شرط‌های آن را در انقلاب دمکراتیک حاضر فراهم سازد، غیر ممکن است. از نقطه نظر نتیجه نهائی، یعنی تحقق سوسیالیسم، آن سه جهانی که اصولاً با انکار وظایف سوسیالیستی پرولتاریا در انقلاب حاضر او را به عسای دست بورژوازی تبدیل می‌کند، و آن تروتسکیست که با انکار وظایف دمکراتیک او تنها راه رسیدن به سوسیالیسم را از پرولتاریا پوشیده نگاه می‌دارد، هر دو یک نقش دارند، هر دو موانعی هستند که بر سر راه سوسیالیسم قرار گرفته‌اند، موانعی که لنینسیم باید از سر راه پرولتاریا جاروشان کند، و راه کارگر و رزمندگان اگر بخواهند در تئوری گاه این و گاه آن باشند، حداکثر می‌توانند در عمل گاه این مانع و گاه آن یکی را رفیع تر و حجیم‌تر سازند. هدف بلافصل رزمندگان و راه کارگر در انقلاب حاضر، یعنی "نابودی سیستم سرمایه‌داری در یک انقلاب دمکراتیک" در بهترین حالت خود تکرار تئوری‌های باطل سوسیالیسم خلقی یا همان سوسیالیسم خرده بورژوائی است. و در حالت واقعی خود، یعنی آنچه واقعاً منظور رزمندگان و راه کارگر است، احیای "آرمان" سرمایه‌داری ملی و مستقل در ظاهری چپ است. مادام که پاندول استنتاجات راه کارگر و رزمندگان بر محور پوپولیسم نوسان می‌کند، محتوای مواضعشان، حتی اگر دست از سرمایه‌داری "ملی" بشویند و عاشقانه و بیتابانه سوسیالیسم را خواستار شوند، همواره راست خواهد ماند.

پرولتاریای ایران باید بداند که از انقلاب دمکراتیک چه می‌خواهد و نیز باید به روشنی و بی‌هیچ ابهامی درک کند که انقلاب حاضر از نظر عینی در پیروزی خود اصولاً چه می‌تواند به او بدهد. در یک کلام پرولتاریای انقلابی ایران باید محتوای اقتصادی و سیاسی پیروزی انقلاب حاضر (یک انقلاب دمکراتیک در ایران) را به روشنی تعریف کند.

همانطور که در متون گذشته خود توضیح داده‌ایم، به اعتقاد ما انقلاب حاضر به حکم شرایط عینی و ذهنی خود نمی‌تواند انقلابی بلاواسطه سوسیالیستی باشد. انقلاب حاضر نمی‌تواند نابودی سرمایه‌داری را در دستور بلافصل خود داشته باشد. ترکیب طبقاتی نیروهای محرکه انقلاب ما، وجود طبقات و اقشار غیر پرولتری در کنار پرولتاریا، که به شیوه‌ای انقلابی برای دستیابی به خواست‌های دمکراتیک خود دست به مبارزه می‌زنند از یکسو، و آماده نبودن شرایط ذهنی لازم برای بسیج پرولتاریا از سوی دیگر، انقلاب کنونی ایران را در چهار چوبی دمکراتیک مشروط و محدود می‌سازد. انقلاب کنونی آخرین حلقه در سلسله جنبش‌ها و انقلاباتی است که از اواخر قرن نوزدهم تاکنون بارها با هدف ایجاد تحولات بنیادی دمکراتیک در ایران شکل گرفته‌اند و فرجام وظایف ناتمام خویش را به انقلاب حاضر سپرده‌اند. اما این انقلاب دمکراتیک از ویژگی خاصی برخوردار است. انقلاب حاضر بر متن بحرانی اقتصادی ظهور کرده است که ریشه در مناسبات سرمایه‌داری ایران دارد، بحرانی که بازتاب بحران جهانی سرمایه‌داری عصر ما (امپریالیسم) است، بحرانی که به این دلیل از نقطه نظر پرولتاریا پاسخی جز نابودی سرمایه‌داری بطور کلی و استقرار سوسیالیسم (و از نقطه نظر بورژوازی، شکست قطعی انقلاب و آغاز دوره جدیدی از انباشت سرمایه بر اساس قوانین سرمایه‌داری عصر امپریالیسم) نمی‌تواند داشته‌باشد. یا سوسیالیسم یا سرمایه‌داری در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم، این دوراهی‌ای است که بحران اقتصادی ایران پیش‌روی ما، و نیز بورژوازی، می‌گذارد. تنها سوسیالیسم می‌تواند بحران زیر بنای اقتصادی جامعه را به گونه‌ای انقلابی - نه ارتجاعی - پاسخ گوید، لیکن طبقات انقلابی جامعه، که بر متن این بحران اقتصادی مبارزات طبقاتی خود را تا سطح یک انقلاب بسط داده‌اند، خود در عمل، بحکم شرایط عینی و ذهنی حاکم بر انقلاب، نمی‌توانند این پاسخ را ارائه دهند. این نه یک بن‌بست تئوریک بلکه تناقضی مادی و عملی در خارج از ذهن ما است. رزمندگان و راه کارگر بر آن می‌شوند تا این بن‌بست را در ذهن حل کنند. آنان اولاً سوسیالیسم را بمثابه چاره‌نهایی می‌پذیرند (و این مایه خشنودی است)، ثانیاً دمکراتیک بودن انقلاب را نیز به رسمیت می‌شناسند (و این نیز مایه

خشنودی است)، اما به یکباره به کمک یک معلق تئوریک پوپولیستی مشکل را حل می‌کنند: "چه اشکالی دارد، سوسیالیسم را در همین انقلاب می‌آوریم"، "سرمایه‌داری را در یک انقلاب دمکراتیک، با همین ترکیب طبقاتی موجود اردوگاه انقلاب و با همان حکومت خلقی‌ای که بر این ترکیب بنا خواهد شد ناپود می‌کنیم"، و این تماما مایه یاس است! چرا که رزمندگان و راه کارگر که بن بست تئوریک خود را با درز گرفتن تمامی ملزومات مادی و عملی ناپودی سرمایه‌داری، و بخصوص با درز گرفتن ضرورت پیگیری مبارزه طبقاتی تا دیکتاتوری پرولتاریا، "حل" کرده‌اند، قاعدتا کاری هم به چند و چون پراتیکی که باید این ملزومات مادی را متحقق سازد، نمی‌توانند داشته باشند. اما مارکسیسم-لنینیسم که هدف خود را تغییر جهان خارج، و نه راحت کردن خیال خود در باره آن، قرار داده است هم پاسخ بن بست تئوریک سوسیالیست های خلقی و هم چاره انقلاب حاضر را بوضوح در اختیار دارد. اگر بحران اقتصادی جامعه ما را تنها با سوسیالیسم می‌توان به شیوه انقلابی حل کرد، و اگر انقلاب حاضر که خود ریشه در این بحران دارد قادر به ارائه سوسیالیسم نیست، پس چه باید کرد؟ پاسخ تنها و تنها یک چیز است، انقلاب بی وقفه، و محتوای پیروزی انقلاب حاضر، از نظر سیاسی و اقتصادی نیز جز فراهم کردن پیش شرط های گذار انقلاب حاضر به انقلابی سوسیالیستی، جز ایجاد زمینه های عینی و ذهنی یک انقلاب سوسیالیستی، چیزی نمی‌تواند باشد. قصد ما نیز در این مقاله باز کردن این نکته است و به این منظور باید از بررسی محتوای سیاسی و اقتصادی انقلاب دمکراتیک بطور اعم، و انقلاب ما بطور اخص، آغاز کنیم.

ابتدا این نکته را تاکید کنیم که انقلاب دمکراتیک از نقطه نظر پرولتاریا قبل از هر چیز به اعتبار اهداف و وظایف سیاسی اش اهمیت می‌یابد. و تحولات اقتصادی‌ای که می‌باید در این انقلاب صورت پذیرد در ارتباط با تاثیرات سیاسی خود برای پرولتاریا اهمیت می‌یابند. وظیفه یک انقلاب دمکراتیک، از نقطه نظر پرولتاریا، رفع موانع بسط مبارزه او برای سوسیالیسم است. این نکته چه در باره انقلاب حاضر ایران که به اعتقاد ما وظیفه رفع موانع توسعه سرمایه‌داری در ایران را ندارد، و چه برای مثال در باره انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، که از نظر اقتصادی وظیفه رفع موانع توسعه سرمایه‌داری در روسیه را داشت، صدق می‌کند. انقلابات دمکراتیک در کشورهای مختلف و در مقاطع تاریخی متفاوت وظیفه و قابلیت ایجاد تحولات اقتصادی مختلفی را دارا هستند، اما زاویه برخورد پرولتاریای انقلابی به این وظایف اقتصادی گوناگون همواره یکسان است. پرولتاریای انقلابی و مارکسیسم-لنینیسم همواره و همه جا در این تحولات اقتصادی تحقق شرایطی را جستجو می‌کنند که مبارزه طبقاتی پرولتاریا بر علیه بورژوازی و برای سوسیالیسم را سهل‌تر، بالنده‌تر، آزادانه‌تر و بسط یافته‌تر سازد، چرا که پرولتاریا، همواره و همه جا، صرفنظر از شرایط اقتصادی و اجتماعی متفاوت، خواهان انقلاب بی وقفه است. سوسیالیسم تنها هدف درخود پرولتاریا است و انقلابات دمکراتیک و ملی تحولات ضروری و عملی‌ای هستند که پرولتاریای انقلابی می‌باید به حکم شرایط عینی و ذهنی حاکم بر جامعه به ناگزیر مبارزه خود را برای سوسیالیسم از دل آن، در پرتو شرکت پیگیر در آن و بر اساس دستاوردهای آن سازماندهی کند. این را آموزگاران کبیر پرولتاریا بارها و بارها تاکید کرده‌اند. در مانیفست کمونیست-این نخستین بیانیه استقلال طبقه کارگر جهانی - هنگام طرح چگونگی شرکت پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک ۱۸۴۸ آلمان، مارکس و انگلس تصریح می‌کنند که پرولتاریا تا پیروزی انقلاب دمکراتیک دوشادوش بورژوازی دمکرات (در شرایط ۱۸۴۸ آلمان بورژوازی نیروئی ضد فئودال و دمکرات محسوب می‌شد) خواهد جنگید، و بلافاصله پس از پیروزی انقلاب دمکراتیک با سودجستن از دستاوردهای سیاسی و اقتصادی انقلاب دمکراتیک مبارزه برضد بورژوازی را آغاز خواهد کرد. انگلس در سال ۱۸۹۴ در رابطه با تاکتیکی که حزب سوسیالیست ایتالیا (پیروان مارکس و انگلس) می‌بایست در انقلاب دمکراتیک آینده اتخاذ می‌کردند همین معنا را تکرار می‌کند:

” (مارکسیست‌ها) هیچ‌گاه از دیده دور نمی‌دارند که این دوره‌ها تنها مرحله‌هایی هستند که به هدف اساسی می‌انجامند، یعنی به پیروزی پرولتاریا در بدست آوردن حاکمیت سیاسی همچون ابزار دگرگون ساختن جامعه. جای آن‌ها در صفوف کسانی است که در راه دست‌یابی بر هر کامیابی بی‌میانجی به سود طبقه کارگر می‌رزمنند. اما آن‌ها همه این کامیابی‌ها را -چه سیاسی و چه اقتصادی- تنها چون پاداشی جداگانه ارزیابی می‌کنند، از این رو آن‌ها به هر جنبش انقلابی و یا پیشرو چون گامی در سوی راه خویش می‌نگرند... این تاکتیک که هیچ‌گاه هدف بزرگ را از دیده بدور نمی‌دارد، سوسیالیست‌ها را از آن نومیدی و دلسردی که دیگر حزب‌های دارای آینده‌نگری کمتر -خواه جمهوری خواهان ناب و خواه سوسیالیست‌های رقیق القلب- بناگزیر دچارش می‌کردند، وا می‌راند. این حزب‌ها آنچه را که مرحله ای است ساده، چون هدف نهائی جنبش می‌پذیرند.“ (انگلس، انقلاب آینده ایتالیا و حزب سوسیالیست)

و باز در مورد چگونگی شرکت مارکسیست‌ها و حزب پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک انگلس می‌نویسد:

”... اگر جنبش به راستی جنبش همگانی و ملی (سراسری) باشد، آنگاه افراد ما، پیش از آن که از آنان دعوت شود، جای خود را در آنجا می‌گیرند و روشن است که شرکت ما در چنین جنبشی بدیهی است. اما در چنین موردی باید بر خود روشن سازیم و می‌بایست در این باره آشکارا اعلام داریم که ما چون حزبی مستقل که موقتاً در اتحاد با رادیکال‌ها و جمهوری خواهان بوده، اما از ریشه با آن‌ها تفاوت دارد، شرکت می‌کنیم، و اینکه ما درباره پیامد مبارزه در صورت پیروزی هیچ خیال واهی نداریم و اینکه این پیامد به هیچ روی نمی‌تواند ما را خرسند سازد و برای ما تنها یکی از مراحل است که به آن دست یافته‌ایم، تنها یک پایگاه عملیاتی برای پیروزی‌های بعدی است، و اینکه در همان روز پیروزی راه‌های ما از هم جدا می‌گردند.“ (همانجا، تاکیدها از ماست)

لنین نیز در برخورد با انقلاب دمکراتیک ۱۹۰۵ دقیقاً همین روش را دارد:

”ما از انقلاب دمکراتیک، بی‌درنگ و درست مطابق با میزان نیروی خویش، یعنی نیروی پرولتاریای آگاه و متشکل به انقلاب سوسیالیستی گذار خواهیم کرد، ما هوادار انقلاب بی وقفه ایم، در نیمه راه توقف نخواهیم کرد.“ (برخورد سوسیال دمکراسی به جنبش دهقانی)

در این خصوص می‌توان به ده‌ها رهنمود روشن و صریح از مارکس و انگلس و لنین اشاره کرد، اما همین قدر برای روشن شدن بحث ما کافی است. پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک در جستجوی ایجاد زمینه‌ها، بدست آوردن پایگاه‌های عملیاتی و در یک کلام تحقق پیش شرط‌های سیاسی و اقتصادی ادامه مبارزه طبقاتی تا سوسیالیسم است. مبارزه طبقاتی همواره مبارزه‌ای سیاسی است. اقتصاد، و مطالبات اقتصادی در برنامه پرولتاریا برای انقلاب دمکراتیک، تنها می‌تواند به مثابه زمینه‌ای برای بسط این مبارزه سیاسی طرح شوند، مبارزه‌ای که پرولتاریا خواهان ادامه بی وقفه آن تا سوسیالیسم است. تئوری انقلاب بی وقفه مارکس، انگلس و لنین، در نزد رزمندگان و راه کارگر، از نظر سیاسی و اقتصادی، به تئوری ”انقلابات منطبق“ تبدیل می‌شود!

”وظیفه انقلاب حاضر نابودی سرمایه‌داری است“ مترادف با این حکم است که ”انقلاب سوسیالیستی همین انقلاب دمکراتیک است!“<sup>۱</sup> این تمام مفهوم عملی سوسیالیسم خلقی است، که انقلاب دمکراتیک را، بالصاق وظیفه ”استقرار“ یک نظام تولیدی به آن (چه ”استقرار“ سرمایه‌داری ”ملی“ باشد و چه ”نابودی سرمایه‌داری“ و لاجرم ”استقرار“ سوسیالیسم) به هدفی درخود برای پرولتاریا ارتقا می‌دهد. پرولتاریا، آنجا که برای استقرار یک نظام تولیدی مبارزه می‌کند، تنها و تنها سوسیالیسم را مدنظر دارد، که خود محتاج یک انقلاب سوسیالیستی و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا است. پرولتاریا دو آرمان

اقتصادی - یکی برای انقلاب دمکراتیک و دیگری برای انقلاب سوسیالیستی - ندارد. سوی سوسیالیسم، هر نظام تولیدی دیگر نظام طبقاتی و استثمارگر است و پرولتاریا با این هدف که نوعی از استثمار را جانشین نوع دیگر کند در مبارزات و انقلابات دمکراتیک شرکت نمی‌کند. پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک خواهان ایجاد مناسب‌ترین حالت سیاسی و مناسب‌ترین حالت اقتصادی، برای بسط مبارزه طبقاتی بر علیه بورژوازی و هموار کردن راه انقلاب سوسیالیستی است. به عبارت دیگر، این مناسب‌ترین حالات سیاسی و اقتصادی آن پیش شرط‌ها، پایگاه‌های عملیاتی و ملزوماتی هستند که زمینه لازم را برای دستیابی پرولتاریا به اهداف سیاسی و اقتصادی‌اش (دیکتاتوری پرولتاریا و نابودی سرمایه‌داری و استقرار سوسیالیسم) فراهم می‌کنند.

از همین جا به روشنی می‌بینیم که با دو دسته شرایط سیاسی و اقتصادی از نظر تئوریک متمایز و قابل تفکیک مواجهیم:

۱) شرایط سیاسی و اقتصادی‌ای که پرولتاریا در مقابل جامعه سرمایه‌داری و بمنابه جانشین آن طرح می‌کند. شرایطی که تحقق آن مستلزم یک انقلاب سوسیالیستی، استقرار دیکتاتوری پرولتاریا و نابودی سرمایه‌داری است.

۲) شرایط سیاسی و اقتصادی‌ای که پرولتاریا از جامعه سرمایه‌داری طلب می‌کند. شرایطی که "حالات" معینی را به یک جامعه سرمایه‌داری، از نظر سیاسی و اقتصادی، تحمیل می‌کند، و به این اعتبار به خودی خود ناقض مبانی عام نظام سرمایه‌داری نیست و لذا در حکم نابودی سرمایه‌داری نیست. شرایطی که می‌تواند و می‌باید در یک انقلاب دمکراتیک پیروزمند تحقق یابد.

در باره شرایط اقتصادی و سیاسی نوع اول، یعنی آلترناتیو پرولتاریا در مقابل جامعه سرمایه‌داری و مقولات بنیادی آن، هیچ کمونیستی بنابه تعریف نباید ابهام داشته باشد. همه ما باید به اندازه کافی با تئوری سوسیالیسم علمی آشنا باشیم و به اهمیت مقولات، مفاهیم و روابطی چون پایه‌های استثمار در جامعه سرمایه‌داری، قوانین حرکت این جامعه و ضرورت انکشاف آن بسوی سوسیالیسم، بحران و امپریالیسم، انترناسیونالیسم پرولتری، مبارزه طبقاتی، صف مستقل پرولتاریا و حزب کمونیست، دیکتاتوری پرولتاریا و... در تبیین و تعیین وجوه سیاسی و اقتصادی، و نیز راه تحقق، آلترناتیو پرولتاریا (یعنی سوسیالیسم) واقف باشیم. تنها رویزونیست‌های تمام عیار و آب از سر گذشته می‌توانند اصول تئوریک و مقولات بنیادی‌ای را که مارکسیسم برای تبیین سوسیالیسم و انقلاب سوسیالیستی به روشنی تثبیت نموده است، علنا بزیر سوال کشند.

کار آنجا به اشکال برمی‌خورد که بحث، چون بحث رزمندگان و راه کارگر، بر سر شرایط سیاسی و اقتصادی نوع دوم و ارتباط آن با تحقق سوسیالیسم آغاز می‌شود، و این اشکال در عمل ناگزیر به نفی و نقض اصول تئوریک پایه‌ای سوسیالیسم می‌انجامد.

نگاهی دیگر به مجادله رزمندگان و راه کارگر این نکته را روشن می‌کند. گفتیم که مارکسیست‌ها در تلاش برای تبیین محتوای سیاسی و اقتصادی پیروزی یک انقلاب دمکراتیک، بی‌شک می‌باید با این سوال آغاز کنند: "مناسب‌ترین حالت سیاسی و مناسب‌ترین حالت اقتصادی که این انقلاب می‌تواند برای حرکت نهایی پرولتاریا بسوی سوسیالیسم فراهم کند چیست و چگونه باید دستیابی به این شرایط را تضمین کرد؟" این دقیقاً وجه تمایز شیوه برخورد لنین و بلشویک‌ها به انقلاب دمکراتیک در قیاس با منشویک‌ها است. بلشویک‌ها و منشویک‌ها هر دو بر سر مقولات سوسیالیسم علمی و حتی این که انقلاب ۱۹۰۵ "باید چه سیستمی را از جا برکند؟" در ابتدای کار با هم توافق دارند. آنچه لنین و بلشویک‌ها را از منشویک‌ها متمایز می‌کند این واقعیت است که در حالیکه منشویک‌ها انقلاب



دمکراتیک را صرفاً بمثابه یک تحول تاریخی، با وظیفه جایگزینی نظام‌های معین تولیدی، و به قول لنین از دیدگاه "ابدیت" می‌نگرند، لنین و بلشویک‌ها آن را تحولی ارزیابی می‌کنند که می‌باید مناسب ترین حالات سیاسی و اقتصادی را برای پیشروی پرولتاریا فراهم سازد (رجوع کنید به مباحثات "دوتاکتیک..."). پس در حالی‌که منشویک‌ها رهبری مبارزات دمکراتیک را به بورژوازی وامی‌گذارند تا نقش تاریخی خود را در تحول ابدی "سیستم‌ها" به پیش برد، لنین و بلشویک‌ها خواهان آنند که پرولتاریا رهبری این مبارزات را بر عهده گرفته و خود تحقق تحولات مورد نیاز خود را تضمین کند. اگر منشویک‌ها از شرکت در دولت انقلابی سرباز می‌زنند تا در مقابل بورژوازی، این رسول تحول "تاریخی"، نقش اپوزیسیون افراطی را ایفا کنند، لنین و بلشویک‌ها خواهان آنند که پرولتاریا در این دولت شرکت کند تا آنچه را که از یک انقلاب دمکراتیک طلب می‌کند به فعال‌ترین شکل، و از بالا و پائین هر دو، دنبال کند. اگر منشویک‌ها از زاویه رشد "سیستم سرمایه‌داری" و "نابودی بقایای سرواژ" به سیاست ارضی استولیبین می‌نگرند و از "موفقیت"‌های او سخن می‌رانند لنین و بلشویک‌ها با تأکید بر این که استولیبین و دهقانان از نقطه نظر "سیستمی" که به ارمغان می‌آورند تفاوتی ماهوی ندارند، اعلام می‌دارند که تنها پیروزی جنبش دهقانی و اشکال معینی که این پیروزی به نظام ارضی در روسیه می‌بخشد و نیز تأثیری که بر ساخت حکومت می‌گذارد، مناسب‌ترین حالات سیاسی و اقتصادی را برای پیشروی پرولتاریا ایجاد می‌کند، و لذا پرولتاریا را به حمایت از جنبش دهقانی معطوف و متعهد می‌گردانند (رجوع کنید به "هفت مقاله در باره مساله ارضی و جنبش دهقانی"، بخصوص مقاله آخر). و باز پس از انقلاب فوریه این نقطه عزیمت لنین را به روشنی می‌بینیم، آنگاه که به "بلشویک‌های قدیمی" هشدار می‌دهد که فرجام انقلاب دمکراتیک را از روی تحقق و یا عدم تحقق اشکال سیاسی و اقتصادی از پیش تعیین شده قضاوت نکنند، بلکه بر این واقعیت نظر کنند که مناسب ترین حالات سیاسی و اقتصادی برای حرکت بسوی استقرار دیکتاتوری پرولتاریا و نابودی سرمایه‌داری در اشکال غیر منتظره‌ای هم اکنون فراهم آمده‌اند (رجوع کنید به "در باره تاکتیک‌ها" مقاله اول)

اما راه کارگر و رزمندگان چه می‌کنند؟ آن‌ها به شیوه منشویک‌ها حرکت می‌کنند: "چه سیستمی را باید در انقلاب حاضر از جا برکنند؟" سوال، انحراف منشویکی خود را ناگزیر به پاسخ خود منتقل می‌کند، چرا که بهر حال هر دو باید در پاسخ سوال خود سیستمی را نام ببرند، و می‌برند: "سرمایه‌داری". حال اگر سوال را به شیوه لنین طرح کنیم پوچی بحث رزمندگان و راه کارگر کاملاً روشن می‌شود: "مناسب ترین حالات سیاسی و اقتصادی‌ای که ما می‌توانیم در این انقلاب دمکراتیک برای حرکت بسوی دیکتاتوری پرولتاریا و نابودی سرمایه‌داری بوجد بیاوریم چیست؟" و رزمندگان و راه کارگر پاسخ می‌دهند: از نظر اقتصادی "نابودی سرمایه‌داری"، از نظر سیاسی "جمهوری دمکراتیک خلق"، و این پاسخ مجموعه‌ای از یک التقاط (در تعیین پیش شرط‌های سیاسی سوسیالیسم) و یک دور باطل و هیچ‌نگویی (در تعیین پیش شرط‌های اقتصادی آن) است. التقاط، چرا که جمهوری دمکراتیک خلق آن وضعیت سیاسی‌ای اعلام شده است که می‌تواند ناظر بر نابودی سرمایه‌داری باشد، این جمهوری وظایف دیکتاتوری پرولتاریا را بر عهده گرفته و این دومی را کاملاً غیر ضروری اعلام کرده است. این رویزونیسم تمام عیار است، تجدید نظر طلبی در اصول و مقولات پایه‌ای سوسیالیسم علمی است. و دور باطل، چرا که "نابودی سرمایه‌داری" پیش شرط "نابودی سرمایه‌داری" قرار گرفته است! و این چپروی کودکانه است!

نقطه عزیمت رزمندگان و راه کارگر هر دو در برخورد به انقلاب دمکراتیک، نقطه عزیمتی منشویکی است، چرا که اینان نه از زاویه پیگیری مبارزه طبقاتی تا استقرار دیکتاتوری پرولتاریا، بلکه از زاویه جایگزینی "سیستم‌ها" نابودی یکی و استقرار دیگری، به انقلاب دمکراتیک برخورد می‌کنند. برای آنکه

حاصل عملی این برخورد، و ادامه منطقی آن را بررسی کنیم لازم است بحث خود را از آنجا که رها کردیم ادامه دهیم.

دو دسته شرایطی که شمردیم دقیقا دوجزء اساسی یک برنامه کمونیستی را تشکیل می‌دهند. برخورد یک حزب به مسائل بنیادی انقلاب را می‌باید قبل از هر چیز در برنامه حزب، که پرچم هویت و مبارزه جنبش مستقل پرولتری است، جستجو کرد و نه صرفا در مناظرات و متون جدلی متفکرین حزبی. این مجادلات تا محصل تئوریک خود را در یک برنامه حزبی باز نیابد، تا نتواند پرولتاریای انقلابی متشکل در حزب را، بر اساس برنامه، در امر ترویج و تهییج و سازماندهی مبارزه طبقاتی همسو و هم جهت کند، به وظیفه بنیادی خود عمل نکرده است. برنامه چهارچوبی است که در آن تئوری به رهنمود عمل بدل می‌شود، و سخن گفتن از تلفیق سوسیالیسم علمی با جنبش طبقه کارگر، سخن گفتن از حزب در انتزاع از پروسه تبدیل تئوری انقلابی به برنامه حزبی، پوچ و بی محتوا است. دو دسته شرایط مطلوب پرولتاریا، در برنامه بصورت دوجزء اصولی (برنامه حداکثر) و مطالبات (برنامه حداقل) ارائه می‌شوند. برنامه حداکثر و حداقل در کلیت خود "تصویر روشنی از هدف نهائی، شناخت صحیح از راه رسیدن به آن هدف و مفهوم دقیقی از شرایط واقعی آن نقطه یا وظایف فوری جنبش" به دست می‌دهد (لنین، آوانتوریسم انقلابی). این برنامه در کلیت خود هم دادخواست و اعلان جنگی است بر علیه جامعه موجود و طبقات حاکم، و هم پرچمی است که پرولتاریا تمامی زحمتکشان و توده‌های تحت ستم را به یک مبارزه رهائی‌بخش تحت لوای آن فرا می‌خواند. آلترناتیو سیاسی و اقتصادی پرولتاریا (دیکتاتوری پرولتاریا و سوسیالیسم) بخش حداکثر برنامه و خواست‌های فوری سیاسی و اقتصادی پرولتاریا بخش حداقل را تشکیل می‌دهند. برنامه حداکثر و حداقل در کلیت خود، مسیر مادی حرکت جنبش پرولتری را از شرایط موجود تا سوسیالیسم در رؤس کلی آن تبیین می‌کنند. برنامه حداکثر و حداقل در کلیت خود چکیده درک پرولتری از ملزومات مادی و اهداف انقلابی بی وقفه است. برنامه حداقل بنوبه خود بیانگر شرایطی است که پرولتاریا تحقق آن را برای تسهیل مبارزه طبقاتی خویش بر علیه بورژوازی لازم می‌شمرد. برنامه حداقل، که جدا از برنامه حداکثر مفهومی ندارد و نمی‌تواند در انزوا از آن درک شود، در برگیرنده چکیده نظرات پرولتاریای انقلابی در مورد مناسب ترین حالات سیاسی و اقتصادی برای رسیدن به سوسیالیسم، با توجه به تعریف دقیقی از نیازهای پرولتاریا در یک کشور معین در یک مقطع معین، است. برخورد مارکسیستی به محتوای سیاسی و اقتصادی پیروزی انقلاب دمکراتیک نیز تنها در پروسه دست‌یابی به این برنامه و تبلیغ و تثبیت آن در جنبش کارگری معنا و مفهوم واقعی خود را باز می‌یابد (به این نکته باز خواهیم گشت).

اما این مناسب ترین حالات سیاسی و اقتصادی که چکیده برخورد کمونیستی را به محتوای پیروزی انقلاب دمکراتیک تشکیل می‌دهند و می‌باید بصورت یک برنامه حداقل طرح و تدوین شوند، در رؤس کلی کدامند؟

ما در متون دیگر خود مشروحا بر پیش شرط‌های سیاسی حرکت نهائی پرولتاریا بسوی سوسیالیسم تاکید گذارده‌ایم (رجوع کنید به "خطوط عمده"، "دورنمای فلاکت..."، "کمونیست‌ها و جنبش دهقانی...") و... و اینجا تفصیل بیشتری را لازم نمی‌دانیم، همین قدر اشاره می‌کنیم که رکن اساسی این پیش شرط‌ها در عام‌ترین بیان خود چیزی جز دمکراتیزه شدن (کردن) روبنای سیاسی جامعه نیست. تبعیت ارگان‌های حکومتی از نمایندگان مستقیم مردم، جدائی مذهب از دولت، به رسمیت شناخته شدن حق ملل در تعیین سرنوشت خویش، برابری حقوق زن و مرد، تضمین آزادی اجتماعات، بیان و... همه و همه حقوق دمکراتیکی هستند که پرولتاریا تنها در پرتو مبارزه‌های پیگیر برای تحقق آن می‌تواند و باید حرکت نهائی خود را بسوی سوسیالیسم سازمان دهد، در مورد مشخص ایران،

همانطور که قبلا نیز تاکید کرده‌ایم، دمکراتیزه شدن روبنای سیاسی جامعه و تحقق شرایط سیاسی دمکراتیکی که موانع بسط آزادانه مبارزه طبقاتی پرولتاریا را رفع نماید، مستلزم بزیر کشیدن حکومت بورژوازی سراپا متکی بر امپریالیسم است. تنها پیروزی یک جنبش دمکراتیک انقلابی، تحت هژمونی پرولتاریای انقلابی و حزب کمونیست او می‌تواند ضامن تثبیت و حفظ دستاوردهای دمکراتیک مورد نیاز پرولتاریای ایران باشد.

اما در مورد مناسب ترین حالت اقتصادی یا محتوای اقتصادی پیروزی انقلاب دمکراتیک از دیدگاه پرولتاریا، قبل از هر چیز باید از خود پرسیم که ملاک کمونیست‌ها در مورد "مناسب" بودن این یا آن وضعیت اقتصادی چیست؟

مناسب ترین حالت اقتصادی در پیروزی انقلاب دمکراتیک برای پرولتاریا حالتی است که:

اولا، بتواند با هر چه آزادتر ساختن پرولتاریا از مشقات اقتصادی که جامعه سرمایه‌داری بر او تحمیل می‌کند، زمینه شرکت هر چه وسیع‌تر او را در مبارزه طبقاتی بر علیه بورژوازی و نظام سرمایه‌داری بطور کلی فراهم نماید. در برنامه قدیم حزب بلشویک روسیه و همچنین در پیش نویس برنامه تجدید نظر شده بوسیله لنین در سال ۱۹۱۷، پس از توضیح این واقعیات که رهایی کامل پرولتاریا در سوسیالیسم میسر است و دیکتاتوری پرولتاریا شرط لازم استقرار سوسیالیسم است، عبارت دیگر پس از توضیح هدف نهایی مبارزه طبقاتی پرولتاریا (برنامه حداکثر) بلافاصله این نکته طرح می‌گردد که "برای مصون داشتن طبقه کارگر از تباهی فیزیکی و روحی برای بسط قابلیتش در پیگیری مبارزه برای رهایی" حزب برای تحقق مطالبات حداقل خویش، که به دنبال عبارت فوق ارائه می‌شود، مبارزه می‌کند.

و نیز در برنامه تجدید نظر شده، آنجا که وظایف حزب پرولتاریا مطرح می‌شوند می‌خوانیم:

"وظیفه بلافاصله حزب پرولتاریا جنگیدن برای یک نظام سیاسی است که به بهترین وجهی پیشرفت اقتصادی و حقوق مردم را بطور کلی تضمین کرده و بالاخره کم مشقت‌ترین گذار به سوسیالیسم را ممکن می‌سازد."

لنین نیز در مروری کوتاه و خلاصه بر برنامه ۱۹۰۳ می‌نویسد:

"۷) سپس برنامه اصلاحاتی را که باید به فوریت برای طبقه کارگر انجام شود تا زندگی آسان‌تری برای آن‌ها ایجاد گشته و آنها را قادر سازد که با آزادی بیشتری برای سوسیالیسم بجنگند متذکر شده.

۸) این برنامه اشارات ویژه‌ای را در مورد اصلاحاتی که باید سریعاً برای تمام کشاورزان انجام شود تا آنها را قادر سازد که به آسانی و آزادانه با بورژوازی روستائی و بورژوازی سراسر روسیه به جنگ بپردازد، در بردارد." (به روستائیان فقیر، تاکیدها از ماست)

ثانیا، "مناسب ترین حالت اقتصادی" حالتی است که محتوای فوق را در آن اشکال اقتصادی ارائه دهد که پس از پیروزی پرولتاریا بر بورژوازی و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا، راه را برای تبدیل مالکیت خصوصی بورژوائی به مالکیت اجتماعی و جانشین کردن اقتصاد برنامه‌ریزی شده بجای تولید کالائی، هموارتر نماید. در عام‌ترین و انتزاعی‌ترین حالت می‌توان گفت که تمرکز هر چه بیشتر سرمایه در دست یک دولت انقلابی و دمکراتیک، یعنی همان حالتی که رزمندگان و راه کارگر نامش را نابودی سرمایه‌داری گذاشته‌اند، مناسب ترین حالت اقتصادی برای پرولتاریا است. اما این چیزی نیست که کمونیست‌های کشورهای مختلف در هر شرایطی صرفاً به اعتبار احکام عام تئوریک در مورد

انحصاری شدن سرمایه‌داری و "گام آخر" آن به سوسیالیسم، اتوماتیک در برنامه خود بگنجانند. مصادره و ملی کردن این یا آن صنعت و یا بخش اقتصادی معین، و یا اصولاً مصادره و ملی کردن، می‌باید در هر مورد مشخص ارزیابی شده و مطلوبیت آن برای راه‌گشایی مبارزه طبقاتی، و ساختمان سوسیالیسم (پس از دیکتاتوری پرولتاریا)، مجدداً تحلیل و اثبات شود. اشکال اقتصادی‌ای که مناسب‌ترین حالت اقتصادی را برای بسط مبارزه طبقاتی در بر دارد و لذا مطالبات حداقل ما بر آن ناظر است، اشکالی نیست که صرفاً از تئوری تکامل سرمایه‌داری و چگونگی تحول آن به سوسیالیسم استخراج شوند، بلکه بر چند و چون اشکال اقتصادی معین موجود در یک جامعه معین، و امکاناتی که انقلاب و نهادهای حاصل از انقلاب خود فراهم می‌آورند، متکی است. مصادره و ملی کردن یکی از اشکالی است که در اختیار پرولتاریا است. شکلی است که تنها در شرایط معین مطلوب‌ترین شکل محسوب می‌شود. سیر انقلاب و چگونگی بسط و ادامه مبارزه طبقاتی، می‌تواند هر بار اشکال نوینی را به ارمان آورد. مصادره و ملی کردن، تولید تعاونی، اقتصاد جنگی در مناطق آزاد شده، کنترل و نظارت مستقیم شوراهای کارگری بر تولید و توزیع، و... اشکال متنوعی از چگونگی تحقق برنامه حداقل پرولتاریا را در انقلاب دمکراتیک بدست می‌دهند.

می‌بینیم که اساس کار در تعریف مطالبات حداقل، یا محتوای پیروزی انقلاب از دیدگاه پرولتاریا، حرکت از زاویه نیازهای مبارزه طبقاتی پرولتاریا و تلاش در جهت رفع موانع انکشاف آزادانه آن تا استقرار دیکتاتوری پرولتاریا است. رزمندگان و راه‌کارگر که از زاویه جابه‌جا کردن و نابود کردن و بنا کردن "سیستم‌ها" به این انقلاب برخورد می‌کنند، و لذا هیچ‌گونه اشاره‌ای به مسأله محوری مبارزه طبقاتی پرولتاریا بر علیه بورژوازی ندارند، چاره‌ای جز سقوط به ورطه ذهنی گرائی‌های پوپولیستی و موضع‌گیری‌های منشویکی و شبه تروتسکیستی نخواهند داشت. از همین جا است که می‌بینیم در سراسر مجادله رزمندگان و راه‌کارگر پیش شرط‌های سیاسی پیروزی انقلاب، دمکراسی و مبارزات دمکراتیک، کاملاً از قلم افتاده‌اند. و باز دو گروه، آنجا که بدون آن که خود متوجه باشند درباره محتوای برنامه حداقل سخن می‌گویند، این محتوا را نه از دیدگاه یک طبقه معین (پرولتاریا) در یک کشور معین و با هدف نهائی معین (سوسیالیسم)، بلکه از دیدگاه "تکامل تاریخی جامعه"، "ابدیت" و بطور خلاصه از دیدگاهی ماوراء طبقاتی (و لذا بورژوائی) مورد بحث قرار می‌دهند. رزمندگان و راه‌کارگر به این ترتیب به مناسب‌ترین حالات سیاسی و اقتصادی در پیروزی انقلاب حاضر و ارتباط آن با مبارزه برای سوسیالیسم، به اشکال اقتصادی و سیاسی مشخص و احتمالی که این "حالات" خود را در قالب آن بیان خواهند کرد، و به برنامه حداکثر و حداقل بطور کلی، کاملاً لاقید و بی تفاوت می‌مانند. تحلیل ماتریالیستی و طبقاتی از انقلاب دمکراتیک قبل از هر چیز مستلزم حرکت از نقطه عزیمتی ماتریالیستی و طبقاتی است، و رزمندگان و راه‌کارگر در قدم اول همین را فاقدند.

گفتیم که محتوای پیروزی انقلاب دمکراتیک ایجاد مناسب‌ترین حالات سیاسی و اقتصادی برای بسط مبارزه طبقاتی است، که از نقطه نظر پرولتاریا قبل از هر چیز در مطالبات حداقل به فشرده‌ترین شکل بیان می‌شود. از نظر اقتصادی، تحقق این مطالبات ابتدا به معنای نابودی سرمایه‌داری نیست، به معنای استقرار یک نظام تولیدی "دیگر" نیست، بلکه صرفاً الگوئی است که پرولتاریا بر اقتصاد بورژوائی تحمیل می‌کند و شرط و شروطی است که بر کارکرد این نظام می‌گذارد. اما بهمین اعتبار، در عین این که مطالبات حداقل پرولتاریا از محدوده قوانین بنیادی نظام تولیدی کاپیتالیستی فراتر نمی‌رود، از امکانات عملی بورژوازی در آن مقطع و بخصوص از شرایط مطلوب تولید برای بورژوازی فراتر می‌رود. دخالت پرولتاریای انقلابی در تعیین طول روز کار، حداقل دستمزد، ایام مرخصی، شرایط بیمه و بهداشت، چگونگی اداره صنایع، اوضاع معیشتی بیکاران و نیز چند و چون موقعیت زحمتکشان غیر پرولتر، اساس مالکیت خصوصی بورژوائی بر وسائل تولید و مبادله، تولید کالائی و خرید و فروش

نیروی کار را نقض نمی‌کند، اما بی‌شک بر شرایط سودآوری و انباشت سرمایه محدودیت‌ها و شروطی می‌گذارد. این واقعیت که برنامه حداقل از نظر تئوریک از محدوده یک جامعه بورژوازی فراتر نمی‌رود، اما از امکانات عملی بورژوازی فراتر می‌رود، کلید اصلی بحث و نقطه حرکت ما در بررسی محتوای اقتصادی پیروزی انقلاب حاضر است. انقلاب دمکراتیک ما وظیفه ندارد، و نمی‌تواند، سرمایه‌داری را در ایران نابود کند، نابودی سرمایه‌داری ایران وظیفه یک انقلاب سوسیالیستی است که انقلاب حاضر می‌باید راهگشای آن گردد. از سوی دیگر سرمایه‌داری ایران، همانطور که بارها تاکید کرده ایم، سرمایه‌داری عصر امپریالیسم در کشور تحت سلطه است. "وابستگی"، عبارتی که تنها می‌تواند بر این وجه سرمایه‌داری ایران دلالت کند، از سرمایه‌داری ایران بطور کلی قابل تفکیک و تجزیه نیست. قطع "وابستگی" و ایجاد سرمایه‌داری "ملی و مستقل" در ایران، یا به عبارت دقیق‌تر تغییر مکان اقتصادی ایران از یک کشور تحت سلطه به کشوری "مستقل" (که در عصر امپریالیسم بمفهوم تبدیل ایران به یک کشور امپریالیست است) یک اتوبی بورژوازی است، غیر قابل تحقق است و از آن مهم‌تر ابتدا خواست پرولتاریای ایران نیست. به این دلیل پرولتاریای ایران محتوای پیروزی انقلاب ایران را نیز "قطع وابستگی" و "حفظ و بسط سرمایه‌داری" تعریف نمی‌کند. پرولتاریای ایران در این انقلاب از نظر اقتصادی تحمیل آن چنان شرایطی را بر اقتصاد موجود طلب می‌کند که مناسب‌ترین حالت اقتصادی را برای حرکت نهایی او بسوی سوسیالیسم در برداشته‌باشد. بحث چند و چون محتوا و اشکال این مطالبات پرولتری در درون جنبش کمونیستی ما هنوز حتی آغاز هم نشده است و ما به طریق اولی نمی‌توانیم یک برنامه جامع کمونیستی، "شامل تعریف دقیقی از مطالبات حداقل و اشکال عملی تحقق آن، بدست دهیم، اما می‌توانیم محور اساسی و عامل تعیین کننده محتوای این مطالبات را، بر مبنای شناخت خود از سرمایه‌داری ایران، طرح کنیم و برای شرکت در مبارزه ایدئولوژیک پیگیری که می‌باید به منظور دست‌یابی به یک برنامه لنینی در جنبش کمونیستی ایران دامن زده شود، اعلام آمادگی کنیم.

ایران کشوری سرمایه‌داری و تحت سلطه امپریالیسم است، که اساس اقتصاد آن را تولید فوق سود امپریالیستی بر مبنای استثمار نیروی کار ارزان پرولتاریا تشکیل می‌دهد. نتیجه تبعی این رابطه معین میان کار و سرمایه، هم‌چنین مکان ویژه‌ای است که تولید کنندگان خرده‌پا، در شهر و در روستا، در این اقتصاد احراز می‌کنند. سطح معیشت اینان نیز، به واسطه تملک بخش اعظم تولید اضافه‌شان توسط بورژوازی، به سطحی بسیار نازل کاهش یافته و مستمرا در معرض جدائی کامل از وسائل تولید خویش قرار دارند، و به این اعتبار غیر مستقیم و بالقوه جزئی از ارتش ذخیره کار در بازار داخلی را تشکیل می‌دهند. (رجوع کنید به "اسطوره بورژوازی ملی و مترقی" ۲، "دورنمای فلاکت و اعتلای نوین انقلاب، ضمیمه"، "کمونیست‌ها و جنبش دهقانی..."، "خطوط عمده")

انقلاب ما نیز برمتن بحرانی اقتصادی در چنین نظامی ظهور کرده است. این بحران اقتصادی بحرانی در یک جامعه سرمایه‌داری و بازتاب بحران جهانی امپریالیسم در کشور تحت سلطه است. که بنا به تعریف تنها راه خروج انقلابی از آن سوسیالیسم است. اما مکان اقتصاد ایران بمثابة کشوری تحت سلطه امپریالیسم، فقدان شرایط ذهنی یک انقلاب سوسیالیستی بلاواسطه و وجود اقشار غیر پرولتری که به دلائلی که گفتیم قادرند به شیوه‌ای انقلابی با نظام موجود دست به مبارزه زنند، این انقلاب را در چهارچوب انقلابی دمکراتیک محدود می‌سازد؛ انقلاب دمکراتیکی که بی‌آن که بی‌وقفه به یک انقلاب سوسیالیستی متحول شود، بی‌آنکه تنها آلترناتیو اقتصادی انقلابی (سوسیالیسم) در سطح جامعه طرح شود، و نیروهای هوادار آن به میدان فراخوانده شوند، نه تنها به فرجام نمی‌رسد، بلکه ناگزیر از شکست و تسلیم به شرایط اقتصادی موجود است. یا سرمایه‌داری در کشور تحت سلطه امپریالیسم، یا سوسیالیسم، راه حل اقتصادی میانه‌ای نیست. پس هر قدر متحدین کنونی پرولتاریا،

متکی بر آرمان‌های اقتصادی خود، به انقلاب حاضر چون هدفی در خود بنگرند، پرولتاریا نمی‌تواند و نباید چنین کند.

”در گذشته تفاوت اقتصادی بین مستعمرات و ملل اروپائی... در این بود که مستعمرات در مبادله کالا سهمیه بودند ولی هنوز نقش در تولید سرمایه‌داری نداشتند. امپریالیسم این اوضاع را کاملاً تغییر داده‌است. از جمله مشخصات امپریالیسم صدور سرمایه‌است. تولید سرمایه‌داری با سرعت هرچه بیشتری در مستعمرات استقرار می‌یابد به نحوی که خارج ساختن این مستعمرات از زیر سلطه سرمایه‌داری اروپائی غیرممکن می‌شود. قاعده عمومی این است که جدائی مستعمرات، چه از نظر نظامی و چه از نظر ترقی، تنها بوسیله سوسیالیسم قابل تحقق است. این امر تحت نظام سرمایه‌داری، تنها در یک حالت استثنائی قابل وقوع است، و یا به قیمت یک سلسله انقلاب‌ها و قیام‌ها، چه در مستعمرات و چه در متروپل.“ (لنین، تراژنامه مباحثه‌ای پیرامون حق ملل در تعیین سرنوشت خویش)

لنین به روشنی تنها راه رهایی کشور تحت سلطه را در عصر امپریالیسم، برطبق ”قاعده عمومی“ سوسیالیسم می‌داند. ”قاعده عمومی“ دقیقاً بیانگر درک لنینی از مناسبات سرمایه‌داری، ویژگی‌های عصر امپریالیسم و بحران آن است. پاسخ به هر بحران سرمایه‌داری از دیدگاه میلیون‌ها انسان تحت استثمار، برطبق قاعده عمومی، تنها یک چیز است: سوسیالیسم. اما نکته مهم این جاست که لنین وقوع انقلاب سوسیالیستی را به قیمت یک سلسله انقلابات و قیام‌ها ممکن می‌داند. انقلاب دمکراتیک ایران، دقیقاً جزء آن ”سلسله انقلاب‌ها و قیام‌ها“ است که از دیدگاه منافع زحمتکشان تنها می‌تواند و باید به یک چیز منجر شود، به سوسیالیسم.

از این نقطه نظر فرمول بندی پرولتاریای انقلابی ایران از محتوای اقتصادی پیروزی انقلاب حاضر، مطرح و ارائه آن در قالب مطالبات حداقل، نیز باید ناظر بر این واقعیت عصر امپریالیسم، یعنی ضرورت عینی تحول انقلابات دمکراتیک به انقلاب سوسیالیستی، و یا به عبارت دیگر تحقق سوسیالیسم از طریق یک سلسله انقلاب‌ها باشد. به عبارت دیگر اگر در آلمان ۱۸۴۸ و در روسیه ۱۹۰۵ انقلاب بی‌وقفه یک خواست طبقاتی پرولتاریا است که زمینه اقتصادی آن می‌تواند به درجات مختلف فراهم باشد یا نباشد، امروز در عصر امپریالیسم و در کشور تحت سلطه، وقوع یک سلسله انقلابات، انقلاب بی‌وقفه، تا جایی که بحران جامعه بورژوائی تنها پاسخ انقلابی خود را در سوسیالیسم بگیرد، بر طبق ”قاعده عمومی“ یک ضرورت عینی اقتصادی نیز هست. این خصوصیت کشور ما بمثابة یک کشور تحت سلطه امپریالیسم است، و لذا بررسی محتوای مطالبات حداقل ما نیز می‌باید بر درک این خصوصیت استوار باشد.

رکن اساسی این مطالبات اقتصادی و رشته‌ای که بندیند آن را بهم پیوند می‌دهد، جز خواست پرولتاریا مبنی بر نفی و نابودی شرایط فلاکت‌بار و شاق اقتصادی که سرمایه‌داری ایران بر کارگران و زحمتکشان جامعه تحمیل می‌کند نمی‌تواند باشد. اگر این فشار شاق اقتصادی حاصل و تابع قوانین حرکت سرمایه‌داری در ایران تحت سلطه است، نابودی آن نیز مستلزم تلاش در جهت بیرون کشیدن عملی سطح معیشت کارگران و زحمتکشان از سلطه قوانین انباشت سرمایه در چنین کشوری است. انباشت سرمایه در کشور تحت سلطه، فقر و فلاکت وسیع را بمثابة اوضاع متعارف کارگران و زحمتکشان بازتولید می‌کند. این انباشت سرمایه است که سطح معیشت کارگران و زحمتکشان را تعیین می‌کند. ارزش نیروی کار در اقتصاد سرمایه‌داری ایران و بنا بر قوانین انباشت در آن، به گونه‌ای تعیین می‌شود که این فقر و فلاکت را تداوم بخشد. سطح معیشت زحمتکشان غیر پرولتر نیز (که ارتقاء آن جزء مطالبات ما است)، از یکسو با سطح معیشت پرولتاریا تناسب می‌یابد و از سوی دیگر تابع چگونگی انباشت سرمایه و رقابت در عرصه‌های مختلف تولید است. این نیز لاجرم در سطح نازلی

ابقاء می‌گردد. مطالبات پرولتاریای انقلابی می‌باید به گونه‌ای طرح شود که امکانات این استثمار و حشیانه را از بورژوازی سلب کند. مطالبات اقتصادی پرولتاریا، در وهله اول در تعیین ارزش نیروی کار در اقتصاد سرمایه‌داری ایران، با اهرم‌های سیاسی از بالا و پایین دخالت می‌کند. این مطالبات خواهان آن است که کارگران را از فشار شاق اقتصادی تحمیلی تا سرحد ممکن برهاند تا امکانات ارتقاء آگاهی سیاسی، تشکل و بسیج وسیع آنان را در مبارزه بر علیه بورژوازی فراهم سازد. مطالبه حداقل دستمزدی فراتر از آنچه بورژوازی کشور تحت سلطه مایل و قادر به پرداخت آن است، مطالبه افزایش مستمر و منظم همین سطح دستمزد به تناسب افزایش بارآوری کار و نیز تورم، مطالبه ایام مرخصی بیشتر، بیمه و بهداشت رایگان و مناسب، مطالبات ویژه زنان کارگر و... همه و همه "دخالت کردن" و به شدت هم دخالت کردن، در پروسه تعیین سطح معیشت در جامعه سرمایه‌داری است. اینگونه "دخالت کردن" بدین معناست که پرولتاریا می‌خواهد ارزش نیروی کار، بیرون از قوانین عام تعیین ارزش کالاها در جامعه سرمایه‌داری، تعیین شود. سرمایه‌داری کشور تحت سلطه‌ای چون ایران نیروی کار را به مثابه یک کالای ارزان می‌خواهد و بازتولید می‌کند، و مطالبات حداقل ما اعلام می‌کند که این خوان یغما می‌باید برچیده شود. پرولتاریا در مطالبات اقتصادی حداقل خود اعلام می‌کند که خود او، مستقل از قوانین انباشت سرمایه، و بر مبنای مناسب‌ترین حالت اقتصادی مورد نیاز برای بسط مبارزه طبقاتی، ارزش نیروی کار و چگونگی مصرف آن را در پروسه تولید، تعیین کرده‌است. این بی شک دست و پای بورژوازی ایران را، بمثابه کشوری تحت سلطه که در آن انباشت سرمایه متکی بر تولید فوق سود امپریالیستی است، در قید و بند قرار می‌دهد. اما کاملاً روشن است که هیچ یک از این مطالبات ناقض تولید بورژوائی و مبنای عام آن نیست. این مطالبات تنها از امکانات عملی بورژوازی در یک کشور معین یا فراتر نهاده اند. اما بی شک اساس تولید کاپیتالیستی را، که مبتنی بر مالکیت خصوصی بر وسائل تولید، تولید کالا و کالا بودن نیروی کار است، نقض نکرده اند. مطالبات اقتصادی پرولتاریا برای متحدین غیرپرولتارش، مثلاً مطالبات دهقانی پرولتاریا، نیز در عین آن که مبنای عام یک جامعه سرمایه‌داری را نقض نمی‌کند، در صورت تحقق خویش‌الگوی معینی را بر رابطه بورژوازی (انحصاری و غیرانحصاری) با افشار تهی دست خرده بورژوازی تحمیل می‌کند. شکل و الگویی که سرمایه‌داری ایران بمثابه یک کشور تحت سلطه امپریالیسم را از سیر مطلوب انباشت خویش منحرف می‌سازد.

باین ترتیب دخالت و تلاش پرولتاریای ایران برای تحقق مطالبات اقتصادی حداقل خود در زمینه‌های مختلف، در محتوای امر نه به معنای نابودی سرمایه‌داری، بلکه به معنای حرکت در جهت نفی سلطه اقتصادی امپریالیسم بر زیست اقتصادی و سطح معیشت کارگران و زحمتکشان است. تحقق مطالبات پرولتاریا به معنای نفی واقعیت عملی بازار داخلی ایران به مثابه حوزه تولید فوق سود امپریالیستی است.

اما آیا این به معنای نابودی سرمایه‌داری "وابسته" و استقرار سرمایه‌داری "مستقل" است؟ ادا چنین نیست. نفی عملی رابطه تولید فوق سود -در شرایط تحقق کامل مطالبات پرولتاریا- به معنای استقرار نظامی سرمایه‌داری اما مستقل از تولید فوق سود در ایران نیست. چرا که حقوق اقتصادی ای که پرولتاریا و متحدینش، به قیمت مبارزات خود و به کمک اهرم‌های سیاسی‌ای که پیروزی انقلاب در اختیارشان می‌گذارد- شوراها، حکومت موقت انقلابی، هیئت‌های بازرسی کارگری، قوانین دمکراتیک کار و غیره- به کف می‌آورند، نه تنها حاصل پروسه تولید و بازتولید مستمر سرمایه‌داری در ایران نیست، بلکه تحمیلی بر آن است. این پروسه انباشت سرمایه نخواهد بود که معیشت کارگران و زحمتکشان را در سطح ارتقاء یافته آن تعیین و بازتولید خواهد کرد. برعکس، سرمایه‌داری ایران، دقیقاً به این اعتبار که به تنها شکل ممکن -سرمایه‌داری در کشور تحت سلطه امپریالیسم- به زیست خود

ادامه می‌دهد، سودآوری خود را با "تحمیلات" اقتصادی پرولتاریا و متحدینش ناسازگار خواهد یافت. این شرایط جدید را پرولتاریا و زحمتکشان از بیرون قلمرو اقتصادی، و از ورای قوانین اقتصادی حرکت آن، به آن تحمیل خواهند کرد. برای این که این نکته را روشن‌تر توضیح دهیم، کفایت مثال توقف کامل تولید (مثلا در حالت یک اعتصاب عمومی) و یا کم کاری کارگران را در شرایط کنونی در نظر بگیریم. توقف تولید و یا کم کاری بی شک پایه سودآوری سرمایه را برای مدت معینی به مخاطره می‌افکند. در یک اعتصاب عمومی در ایران، ممکن است در طول مدت اعتصاب دیناری ارزش اضافه تولید نشود، و یا در یک کم کاری، یک شاهی فوق سود عاید سرمایه‌داران نگردد، اما آیا کسی هست که مدعی باشد در طول مدت اعتصاب، سرمایه‌داری در ایران از میان رفته و یا در طول کم کاری‌ها و روابط امپریالیستی بر ایران حاکم نبوده و سرمایه‌داری ایران "مستقل" شده است؟! تمایزی که ما تلاش کرده‌ایم در متون مختلف خود میان سرمایه‌داری و سرمایه‌داران قائل شویم، اینجا اهمیت خود را کاملا آشکار می‌کند. سرمایه رابطه تولید ارزش اضافه است، و سرمایه دار، سرمایه شخصیت یافته است. رابطه تولید ارزش اضافه، رابطه‌ای است که در آن نیروی کار به مثابه یک کالا توسط سرمایه خریداری می‌شود تا در یک پروسه تولید با هدف تولید ارزش اضافه به گونه‌ای مولد مصرف شود و سرمایه‌داری نظامی متکی بر این رابطه معین است. بدین ترتیب واضح است که مارکس سرمایه‌داری بودن یک نظام را از روی مشاهده روزمره حساب سود و زیان سرمایه‌داران، از مشاهده این که آیا پولی که برای بسط یافتن و یا خرید نیروی کار به حرکت در می‌آید عملا بسط یافته است یا خیر، استنتاج نکرده است. سرمایه‌دار متضرر، سرمایه‌داری که شاید حتی قادر نبوده است یک شاهی ارزش اضافه، تا چه رسد به فوق سود، به جیب بزند، سرمایه‌داری که "سرمایه پولی‌اش بسط نیافته است"، سرسوزنی از سرمایه‌دار بودنش کم نمی‌شود. به همین ترتیب سرمایه‌داری "وابسته" ای که برای مدتی معین قادر به کسب فوق سود نباشد نیز نام "مستقل" بخود نمی‌گیرد. "استقلال" از تولید فوق سود، به این معناست که سرمایه‌داری ایران بتواند بی آن که به فوق سود متکی باشد انباشت متعارف خود را، بدون سقوط به ورطه بحران اقتصادی، سازماندهی کند، بتواند خود بر اساس قوانین اقتصادی خود معیشت کارگران و زحمتکشان را در سطح ارتقاء یافته آن باز تولید نماید و این مناسبات را مستقل از فوق سود کالا به چهارچوب رشد نیروهای مولده تبدیل سازد. و این آن اتوبی است که تا همین اواخر بوسیله هواداران بورژوازی در جنبش کمونیستی بخورد پرولتاریا داده می‌شد. واقعیت این است که تحمیل مطالبات اقتصادی حداقل به سرمایه‌داری ایران - بمثابه کشوری تحت سلطه امپریالیسم، سودآوری سرمایه را به مخاطره می‌افکند، اما این دقیقا سودآوری سرمایه در یک بازار متکی به فوق سود است که به مخاطره افتاده است.

به جرات می‌توان گفت که کل سرمایه اجتماعی در ایران لاقلا از پس از قیام بهمن در شرایطی مشابه یک "کم کاری تممیم یافته" زیسته است. شرایطی که صرفنظر از اقشار معینی از سرمایه‌داران، مابقی بورژوازی تولید را به سطحی زیر ظرفیت متعارف و با سودآوری نازل کاهش داده و به انتظار فیصله یافتن مساله قدرت سیاسی به نفع خود نشسته است. اما کمونیست‌ها به صراحت مناسبات تولیدی حاکم بر جامعه را همچنان سرمایه‌داری در کشوری تحت سلطه امپریالیسم و متکی بر تولید فوق سود می‌نامند. نفی شرایط امپریالیستی تولید و استثمار بوسیله قدرت متشکل پرولتاریای انقلابی و از طریق اهرم‌های سیاسی و قانونی، نه به معنای نابودی سرمایه‌داری و نه مترادف با استقرار سرمایه‌داری "مستقل" است، بلکه فقط و فقط به معنای سوق دادن سرمایه‌داری "وابسته" ایران به یک بحران عمیق اقتصادی است. سرمایه‌داری ایران، دقیقا از آن جهت که همچنان، در "فردای" پیروزی انقلاب دمکراتیک، سرمایه‌داری متکی بر استثمار امپریالیستی است، نمی‌تواند با مطالبات اقتصادی پرولتاریا که محور آن فراتر رفتن از امکانات بورژوازی در چنین کشوری است، سازگار باشد. به درجه ای که



پرولتاریای انقلابی و متشکل قادر گردد تا مناسب ترین حالت اقتصادی را برای بسط مبارزه طبقاتی به بورژوازی تحمیل کند، بهمان درجه بورژوازی در نامساعدترین شرایط برای انباشت قرار گرفته و لذا سرمایه‌داری ایران به یک بحران حاد و عمیق اقتصادی فرو میرود. مطالبات اقتصادی حداقل پرولتاریای انقلابی، این محتوای اقتصادی پیروزی انقلاب دمکراتیک، ناظر بر تامین ابتدائی‌ترین حقوق اقتصادی برای کارگران و زحمتکشان جامعه است، و دقیقاً تامین این چنین حقوقی است که از امکانات عملی سرمایه‌داری و بورژوازی ایران فراتر است.

تحولات اقتصادی‌ای که پرولتاریا در برنامه حداقل خود طالب آن است و در پیروزی انقلاب دمکراتیک به اجرا می‌گذارد، بدلیل ناسازگاری عملی خود با امکانات عملی سرمایه‌داری و بورژوازی در ایران، به یک بحران عمیق اقتصادی دامن می‌زند. این دقیقاً به این معناست که نظام سرمایه‌داری در ایران با بازتولید و ارتقاء زیست اقتصادی توده‌ها و با رشد نیروهای مولده در تناقض قرار گرفته است. این خصلت عام عصر امپریالیسم است که در آن مناسبات تولید بورژوازی به قیودی بر رشد نیروهای مولده و ارتقاء زیست اقتصادی توده‌ها بدل شده است، و از اینرو این عصر، در عین حال، عصر نابودی این قیود و به معنای عام عصر انقلابات پرولتاری است، انقلاباتی که هدف نهائی آن برکنند ریشه‌ای این مناسبات است. اما در "فردای" پیروزی انقلاب دمکراتیک ما، این خصلت عام عصر حاضر، تجلی تام و تمام خود را در شرایط خاص جامعه ما باز خواهد یافت و تحول سوسیالیستی زیربنای اقتصادی ایران را به شرط لازم رفع موانع رشد نیروهای مولده بدل خواهد کرد- که این بنوبه خود ضرورت استقرار دیکتاتوری پرولتاریا بمثابه پیش‌شرط سیاسی این تحول اقتصادی را طرح می‌کند. این واقعیت که محتوای اقتصادی پیروزی انقلاب حاضر رفع موانع توسعه سرمایه‌داری در ایران نیست، این واقعیت که این محتوای اقتصادی ناظر بر استقرار یک نظام تولیدی دیگر نیست، بلکه شرط و شروطی بر سرمایه‌داری موجود ایران است، این واقعیت که سرمایه‌داری ایران در عمل قادر به انباشت سود آور در محدوده چنین قیود و شروط "تحمیلی" نخواهد بود، و بالاخره این واقعیت که پرولتاریا بلافاصله و به میزان نیروی متشکل خود بسیج برای سوسیالیسم را آغاز خواهد نمود، همه این واقعیات، به این نکته اشاره و تاکید دارند که "مناسب ترین حالت اقتصادی" مورد نظر پرولتاریا، نمی‌تواند یک حالت اقتصادی "با دوام" باشد. جمهوری دمکراتیک خلق نمی‌تواند "اقتصاد دمکراتیک خلق"، را بمثابه زیر بنای تولیدی خود داشته باشد. روبنای حکومتی جامعه در "فردای" پیروزی انقلاب دمکراتیک ("جمهوری دمکراتیک خلق" یا هر حالت سیاسی دیگر که بیانگر حاکمیت پرولتاریای انقلابی و متحدین دمکراتش باشد) از یکسو با نیازهای عملی انباشت سرمایه در ایران در تناقض است، و از سوی دیگر خود ارگان سیاسی یگانه آن طبقه‌ای (پرولتاریا) نیست که قادر به ارائه آلترناتیو اقتصادی جامعه (سوسیالیسم) در مقابل این زیربنا باشد. از نقطه نظر بورژوازی حل این تناقض، می‌باید بصورت تحول روبنای سیاسی به نفع زیر بنای اقتصادی موجود (سرمایه‌داری مبتنی بر فوق سود) باشد. این به معنای بازگرداندن دیکتاتوری تمام عیار بورژوازی است. از نقطه نظر پرولتاریا نیز حل این تناقض تنها می‌تواند به معنای تحول روبنای سیاسی، اما بنفع زیر بنای اقتصادی آتی (سوسیالیسم) باشد. و این به معنای ضرورت استقرار دیکتاتوری پرولتاریا است. این همان دوراهی عینی و عملی است که حدت یافتن بحران اقتصادی و مبارزه طبقاتی در "فردای" پیروزی این انقلاب در سطح جامعه طرح می‌کند و زمینه عینی انقلاب بی وقفه را فراهم می‌سازد:

"... هرگاه تضاد طبقاتی ذاتی در جامعه سرمایه‌داری به صورت جدی، تشدید شود، هیچ بدیل دیگری به جز دیکتاتوری بورژوازی و یا دیکتاتوری پرولتاریا نمی‌ماند. رویاهای یک راه سوم، ارتجاعی و مرثیه‌های خرده بورژوازی هستند." (لنین، در باره دیکتاتوری و دمکراسی، ص ۲۳)

اما این ادا به این معنی نیست که پرولتاریای انقلابی در "فردای" پیروزی انقلاب دمکراتیک، خود بلافاصله و به شیوه‌ای اراده‌گرایانه برنامه حداقل خویش را زیرپا گذاشته و اجرای برنامه حداکثر خود را در دستور می‌گذارد. ادا، پرولتاریا نه تنها به برنامه حداقل خود وفادار می‌ماند، بلکه دقیقاً همزمان و در کنار مبارزه برای تحقق و تضمین این مطالبات است که ضرورت فراتر رفتن از آن و پیگیری مبارزه طبقاتی تا سوسیالیسم را توضیح داده و تبلیغ خواهد کرد. تفاوت بحران اقتصادی سرمایه‌داری ایران، در شرایط حاکمیت پرولتاریا و متحدینش با هر بحران دیگر و از جمله بحران کنونی، در این است که در آن حالت پرولتاریای انقلابی می‌خواهد، می‌تواند و باید بار عواقب بحران را نه بر دوش توده‌های زحمتکش، بلکه بر دوش بورژوازی قرار دهد، دقیقاً به درجه‌ای که پرولتاریای انقلابی در تحقق مطالبات حداقل خود موفق شود، به همان درجه مناسب‌ترین حالت اقتصادی برای بسط مبارزه طبقاتی و بسیج پرولتاریا برای سوسیالیسم فراهم خواهد آمد. پس مبارزه برای تحقق همه جانبه مطالبات حداقل، و برای مدت لازم، علیرغم وجود بحران اقتصادی، یک نیاز انکارناپذیر پرولتاریا است. اگر این مناسب‌ترین حالت اقتصادی از نقطه نظر تئوریک حالتی "بداوم" نیست، پرولتاریای آگاه می‌باید در دفاع از آن، آن را در عمل تا زمانی که شرایط ذهنی لازم برای استقرار دیکتاتوری پرولتاریا فراهم‌آید، و حتی پس از آن، مادام که روابط اقتصادی بورژوائی ریشه‌کن نشده‌اند، دوام بخشد. پافشاری و پیگیری پرولتاریا در امر تحقق برنامه حداقل، و مقابل قراردادن آن با عجز بورژوازی در صحنه‌گذاران بر آن، خود زمینه‌ای تعیین‌کننده برای تبلیغ ضرورت فراتر رفتن از این برنامه، استقرار دیکتاتوری پرولتاریا و نابودی سرمایه‌داری بطور کلی است.

پس اگر بورژوازی برای خروج از بحران اقتصادی خویش، قبل از هر چیز مبارزه را برای بازپس گرفتن دستاوردهای سیاسی پرولتاریا و متحدینش شدت می‌بخشد، پرولتاریای انقلابی نیز به نوبه خود، در عین پافشاری بر مطالبات حداقل، اعلام می‌دارد که تنها با فراتر رفتن از این دستاوردها، با فراتر رفتن از "جمهوری دمکراتیک خلق" و با هر شکل دیگری که قالب مجموعه این دستاوردها را تشکیل می‌دهد، تنها با استقرار دیکتاتوری پرولتاریا می‌توان حل بحران جامعه بورژوائی را به شیوه انقلابی (با نابودی جامعه بورژوائی بطور کلی) آغاز کرد. در این میان، متحدین پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک نیز ناگزیر می‌باید از تمایل اتوپیک خود مبنی بر معلق ماندن در میان پرولتاریا و بورژوازی چشم پوشیده و میان این دو اردوگاه یکی را انتخاب کنند. متحدین کنونی پرولتاریا از "فردای" انقلاب دمکراتیک ناگزیر از تجزیه‌اند تا بخشی به بورژوازی و بخشی به پرولتاریا ببینند. به این ترتیب، بر متن تداوم و تعمیق بحران اقتصادی نظام موجود، و در تداوم انقلاب دمکراتیک، انقلابی جدید با اهداف جدید و با ترکیبی جدید از نیروهای محرکه طبقاتی شکل خواهد گرفت.

آنچه اثباتاً در مورد انقلاب بی وقفه و شرایط عینی و ذهنی آن (در پاسخ به پوپولیسم رزمندگان و راه کارگر) گفتیم را خلاصه کنیم:

۱) پرولتاریای انقلابی هرگز به انقلاب دمکراتیک بمثابه هدفی در خود نمی‌نگرد و همواره خواهان تحول بی وقفه آن به یک انقلاب سوسیالیستی است.

۲) انقلاب حاضر انقلابی دمکراتیک است که وظیفه آن رفع موانع بسط آزادانه مبارزه طبقاتی پرولتاریا برای سوسیالیسم است.

۳) محتوای پیروزی این انقلاب عبارت از استقرار یک سیستم دمکراتیک سیاسی به رهبری پرولتاریا است که از نظر اقتصادی معادل است با نفی سلطه امپریالیسم و نیازهای انباشت سرمایه در کشور تحت سلطه برزیست اقتصادی و معیشت کارگران و زحمتکشان.

۴) این شرایط نه به معنای نابودی سرمایه‌داری و نه مترادف با استقرار سرمایه‌داری "ملی و مستقل" (و به این اعتبار "رفع موانع توسعه سرمایه‌داری") است، بلکه به معنای تحمیل مناسب‌ترین حالات سیاسی و اقتصادی برای انکشاف آزادانه مبارزه طبقاتی، بر نظام موجود است.

۵) تحمیل این شرایط بر سرمایه‌داری ایران توسط پرولتاریا و متحدینش، بحران اقتصادی نظام موجود را حدت بخشیده، قطب بندی و مبارزه طبقاتی را تشدید کرده و ضرورت عینی بسط انقلاب حاضر را به یک انقلاب سوسیالیستی طرح می‌کند.

۶) تنها حزبی متکی بر مواضع و برنامه لنینی، با درکی روشن از رابطه انقلاب دمکراتیک و سوسیالیستی در ایران (زمینه‌های عینی و ذهنی انقلاب بی‌وقفه) و مسلح به برنامه‌ای که چکیده این درک را در خود منعکس سازد، می‌تواند در راس پرولتاریا و متحدین دمکراتش پیروزی انقلاب حاضر را (که چیزی جز تحول آن به یک انقلاب سوسیالیستی نیست) تضمین کرده و در راس طبقه کارگر و زحمتکشانی که به او خواهند پیوست، مبارزه برای سوسیالیسم را سازماندهی و رهبری نماید.

ما در این مقاله بناگزر تنها به محتوای انقلاب حاضر و زمینه‌های عینی و ذهنی تحول آن به انقلاب سوسیالیستی پرداختیم، و به سیر عملی سیاسی و اقتصادی این تحول، مگر من باب مثال، اشاره نکردیم. در شرایط کنونی گریزی از این امر (نه برای رزمندگان و راه کارگر و نه برای ما) نیست، زیرا دست یابی به تحلیل دقیقی از محتمل‌ترین سیر عملی انقلاب و اشکال مشخصی که در زمینه‌های اقتصادی و سیاسی در پروسه تکوین انقلاب طرح خواهند شد، تعریف دقیق اشکال اقتصادی و سیاسی‌ای که برنامه حداقل کمونیستی می‌باید خواستار آن باشد، تعیین شعارها و شیوه‌های تبلیغی، ترویجی و سازماندهی که به نوبه خود می‌باید بر این برنامه متکی گردند، همه و همه در گرو مبارزه پیگیر ایدئولوژیک با اپورتونیسیم حاکم بر جنبش کمونیستی از یکسو، و شرکت عملی هرچه وسیع‌تر و آگاهانه‌تر جنبش کمونیستی در مبارزات اقتصادی و سیاسی پرولتاریا است.

و بالاخره ضروری است که نگاهی به عواقب عملی دیدگاه پوپولیستی رزمندگان و راه کارگر بیندازیم.

گفتیم که سوسیالیست‌های خلقی، چون رزمندگان و راه کارگر، در ذهن خود از فراز پروسه تحول انقلاب دمکراتیک حاضر به یک انقلاب سوسیالیستی، که باید در جهان خارج از ذهن صورت پذیرد، می‌پزند و خیال خود را با الصاق وظایف انقلاب سوسیالیستی آتی به انقلاب دمکراتیک حاضر یکسره راحت می‌کنند. این بدان معناست که رفا، اگر در التقاط خود پیگیر باشند، از هم اکنون در قبال تمامی مسائلی که این پروسه مادی تحول یک انقلاب به انقلابی دیگر پیشروی جنبش کارگری و کمونیستی قرار می‌دهد، در قبال گام‌های عملی‌ای که می‌باید برداشته شوند، ملزوماتی که می‌باید فراهم شوند، و بطور خلاصه در قبال تمام وظایفی که تحقق این تحول بر دوش کمونیست‌ها می‌گذارد از خود از نظر تئوریک سلب مسئولیت می‌کنند. اگر سوسیالیسم در پیروزی همین انقلاب حاصل می‌آید، دیگر چه لزومی خواهد داشت که در باره این گام‌های عملی بیندیشیم؟ چه لزومی خواهد داشت که خود را در تعیین دقیق وظایف سوسیالیستی و دمکراتیک پرولتاریا، که دیگر نیازی به تفکیک و پیوند دیالکتیکی‌شان نیست، در دسر دهیم؟ دیگر چه لزومی خواهد داشت که در مواجهه با "دمکرات‌ها" (که رزمندگان و راه کارگر با احراز صلاحیت آنان در مبارزه برای "نابودی سرمایه‌داری" مهر "سوسیالیست" بر شناسنامه‌شان زده‌اند) از سوسیالیسم خاص پرولتاریا سخن بگوییم؟ دیگر استقلال پرولتاریا چه ضرورت و معنایی خواهد داشت؟ اگر انقلاب دمکراتیک سرمایه‌داری را نابود می‌کند، اصولاً دیگر چه نیازی به تمامی آن چیزهایی است که در باره سوسیالیسم، انقلاب سوسیالیستی و شیوه‌های رسیدن به آن مارکس و انگلس و لنین آموخته ایم؟

اما اشکال کار بسیار بیش از آن است که در سطح آسان طلبی تئوریک محدود بماند. سوسیالیسم خلقی از مجردترین سطوح تئوریک تا مشخص‌ترین و عملی‌ترین زمینه‌های فعالیت سیاسی نردبان تنزلی را پله به پله طی می‌کند که حاصلی جز به شکست کشاندن پرولتاریای ایران، در همین انقلاب حاضر، ندارد.

۱) در سوسیالیسم علمی تجدید نظر می‌کند. در شماره قبل این امر را به روشنی نشان دادیم. دیکتاتوری پرولتاریا به کلی از دستگاه ایدئولوژیک این رفقا حذف می‌شود، چرا که سرمایه‌داری در یک انقلاب دمکراتیک، با اتکا بر جمهوری دمکراتیک خلق و با هم‌یاری خلق نابود می‌شود.

”کسی که فقط مبارزه طبقات را قبول داشته باشد، هنوز مارکسیست نیست و ممکن است هنوز از چهارچوب تفکر بورژوائی و سیاست بورژوائی خارج نشده باشد... مارکسیست فقط آن کسی است که قبول نظریه مبارزه طبقات را تا قبول نظریه دیکتاتوری پرولتاریا بسط دهد. وجه تمایز کاملاً عمیق یک خرده بورژوائی عادی (و همچنین بورژوائی بزرگ) با یک مارکسیست در همین نکته است.“ (لنین، دولت و انقلاب، منتخب آثار، ص ۵۲۹، تاکیدها از لنین)

سوسیالیست‌های خلقی با مسخ سوسیالیسم علمی و تمامی مقولات برنامه حداکثر پرولتاریا دقیقاً اهداف مبارزه طبقاتی پرولتاریا را از او پوشیده نگاه می‌دارند، کارگرانی که در مکتب سوسیالیسم خلقی آموزش یابند، بی شک هیچ چیز راجع به اهداف مبارزه طبقاتی خود و ماهیت سیاسی این مبارزه نخواهند آموخت.

۲) سوسیالیسم خلقی اساس ضرورت هژمونی پرولتری در انقلاب دمکراتیک را بزیر سوال می‌کشد، و از فراهم آوردن ملزومات مادی این هژمونی شانه خالی می‌کند. این واقعیت که انقلاب دمکراتیک حاضر تنها می‌تواند در تحول خود به یک انقلاب سوسیالیستی به فرجام رسد، به این معناست که انقلاب حاضر را تنها آن طبقه‌ای می‌تواند به پیروزی رساند که با هدف مشخص فراتر رفتن از آن در آن شرکت می‌کند، و به حکم شرایط عینی و منافع طبقاتی‌اش قادر است از یک انقلاب دمکراتیک فراتر رود. تنها پرولتاریای آگاه بر اهداف مبارزه طبقاتی می‌تواند رهبر و ضامن پیروزی انقلاب حاضر باشد. استنکاف از بردن این آگاهی -سوسیالیسم بمثابه هدف نهائی و انقلاب بی وقفه بمثابه تنها راه حصول آن- نه تنها جز شانه خالی کردن از وظیفه تربیت پیشاهنگ انقلابی و رهبر همین انقلاب دمکراتیک معنائی ندارد. به این ترتیب می‌بینیم که سوسیالیسم خلقی تنها ناقض سوسیالیسم علمی نیست، بلکه ناقض دمکراتیسم پیگیر پرولتری نیز هست. سوسیالیسم خلقی که در حرف سوسیالیسم را به اتکاء خلق و برای خلق در یک انقلاب دمکراتیک معمول می‌دارد، در عمل از مبارزه برای پیروزی یک انقلاب دمکراتیک نیز استنکاف می‌ورزد. چرا که اصولاً از تامین ملزومات هژمونی پرولتری در این انقلاب طفره می‌رود. تا پرولتاریای ایران نیاموزد که فرجام انقلاب کنونی جز با تحول آن به یک انقلاب سوسیالیستی میسر نیست، نمی‌تواند، تاکید می‌کنیم نمی‌تواند، همین انقلاب حاضر را نیز به پیروزی رساند. انقلاب سوسیالیستی را ترویج نکردن تنها خیانت مستقیم به امر سوسیالیسم نیست، بلکه در شرایط مشخص جامعه ما خیانت به امر دمکراسی و جنبش دمکراتیک نیز هست.

نقض استقلال ایدئولوژیک پرولتاریا، نفی ضرورت استقلال تشکیلاتی او را نیز به همراه می‌آورد. اگر انقلاب دمکراتیک سرمایه‌داری را نابود می‌کند، آنگاه تشکیلات مستقل پرولتری نیز اهمیت خود را از دست می‌دهد و می‌تواند به سهولت، اگر نه در نام بلکه در عمل، به تشکیلاتی که کلیه اقشار و طبقاتی را که نیروهای محرکه یک انقلاب دمکراتیک هستند در خود جمع کند، به ابزار تشکیلاتی خلق، بدل شود. پوپولیسم آشکار در زمینه تشکیلات نمونه هائی چون ”حزب کمونیست کارگران و دهقانان“ را

بدست داده است. اما پوپولیسیم خجول، در لفظ حزب را خاص پرولتاریا اعلام می‌دارد، اما در عمل آن را برای خلق می‌خواهد و ضرورت ایجادش را از نیازهای جنبش دمکراتیک استنتاج می‌کند (رجوع کنید به سرمقاله همین شماره). در غیاب یک حزب مستقل پرولتری، سخنی از هژمونی پرولتاریا و پیروزی انقلاب دمکراتیک نمی‌تواند باشد و سوسیالیست‌های خلقی اگر از مواضع تئوریک خود استنتاجات دقیق و غیر التقاطی تشکیلاتی کنند، جز رد حزب مستقل پرولتاریا به موضعی نخواهند رسید و لذا در عمل به عاملی بر سر راه پیروزی انقلاب دمکراتیک نیز تبدیل خواهند شد. "فقط یک دلال خرده بورژوا می‌تواند هژمونی را بصورت یک سازش، یک به رسمیت شناسی متقابل، و یا به عنوان شرایط یک توافق در حرف، تصور کند. از دیدگاه پرولتری هژمونی در نبرد، با کسی است که از همه فعالانه تر بجنگد، که هیچ فرصتی را برای وارد آوردن ضربه به دشمن از دست ندهد، که همیشه گفته را با عمل منطبق کند و نتیجتاً رهبر ایدئولوژیک نیروهای دمکرات باشد و هرنوع مشی‌های نیم بند را انتقاد نماید." (لنین، طبقه کارگر و دمکراسی بورژوائی)

استقلال پرولتاریا در ایدئولوژیک و تشکیلات، شرطی که سوسیالیسم خلقی قادر به تأمین آن نبوده و در عمل مانع آن است، نیاز مبرم پرولتاریا در تثبیت هژمونی خویش بر جنبش انقلابی بر اساس درک لینی فوق است. اما رکن دیگر تأمین هژمونی پرولتری، قابلیت پرولتاریا در مبارزه پیگیر برای مطالبات دمکراتیکی است که انگیزه حرکت متحدین او را در این انقلاب تشکیل می‌دهد. پرولتاریا نه تنها نمی‌تواند نسبت به این تحولات، تغییرات و اصلاحات دمکراتیک بی‌تفاوت باشد، بلکه خود می‌باید آن را به جامع‌ترین شکل فرموله کرده و برای آن مبارزه کند. این شرط لازم جلب متحدین به مبارزه ای انقلابی و تضمین پیگیری آنان در این مبارزه است. گفتیم که پرولتاریای انقلابی در بخش حداقل برنامه خود دقیقاً اینگونه مطالبات را نیز بمثابه جزئی از محتوای پیروزی یک انقلاب دمکراتیک طرح می‌کند. سوسیالیست‌های خلقی که محتوای پیروزی یک انقلاب دمکراتیک را نابودی سرمایه داری ارزیابی می‌کنند، به زبان دیگر ضرورت ارائه مطالبات حداقل را توسط پرولتاریا نفی می‌کنند. سوسیالیست خلقی، چون رزمندگان و راه کارگر، که قبلاً در ذهن خود خلق را علی‌العموم به جبهه سوسیالیسم (نابودی سرمایه داری) آورده است، نیازی نمی‌بیند که در جهان خارج توجه پرولتاریا را به توده‌های دمکرات غیر پرولتر و ضرورت اعمال رهبری پرولتری بر مبارزات دمکراتیک فراخواند. او دیگر به "متحدی" نیاز ندارد، چرا که خود هم اکنون مرز میان متحدین پرولتاریا و خود پرولتاریا را با مبتدل کردن سوسیالیسم و تبدیل آن به یک آرمان عموم خلقی از میان برده است. از رزمندگان و راه کارگر سوال می‌شود که: برنامه حداقل شما، که انقلاب دمکراتیک می‌باید در پیروزی خود به آن جامه عمل پوشید چیست؟ و هر دو پاسخ می‌دهند "نابودی سرمایه داری"، یعنی همان "برنامه حداکثر"، همان "سوسیالیسم"؛ رفقا لایق‌تر از هر تروتسکیست (۶) دو آتشی‌های اصولاً دور متحدین پرولتاریا، انگیزه شرکت آنان در یک انقلاب دمکراتیک، مطالبات غیر سوسیالیستی آنان، و نیاز پرولتاریا به جلب آنان بزیر پرچم رهبری خویش را قلم گرفته اند.

در این خصوص بحث بسیار است و ما بناگزریر مطلب را همین جا خاتمه می‌دهیم و روشن کردن بیشتر مقولات و نکاتی که در این مقاله طرح شد را به مقالات دیگری موکول می‌کنیم. اما لازم است در خاتمه به نکته ای در مورد نقش و مکان مبارزه ایدئولوژیک برای راه کارگر و رزمندگان، آن گونه که در مجادله مورد بحث مستتر است، اشاره کنیم:

قبل از هرچیز مشخص نیست که رزمندگان و راه کارگر از ورود به این بحث چه اهدافی را دنبال می‌کرده اند و با پایان بخشیدن به آن به چه نتایج مشخصی رسیده‌اند. هر دو گروه بحثی انتزاعی راجع به چند و چون سیستم و طبقاتی که باید در انقلاب حاضر نابود شوند، را دنبال می‌گیرند بی آنکه

بتوانند چگونگی تاثیر سرنوشت این بحث را بر امر تبلیغ، ترویج و سازماندهی پرولتاریا تعریف کنند. عدم درک این مساله که از انقلاب دمکراتیک تا نابودی سیستم سرمایه‌داری پروسه‌ای است که می‌باید در خارج از ذهن و در جهان ماده طی شود، پروسه‌ای که در هر گام پراتیک معینی را در عرصه‌های مختلف فعالیت از کمونیست‌ها طلب می‌کند، باعث می‌شود که رزمندگان و راه‌کارگر نتوانند از "مبارزه ایدئولوژیک" خود به دستاوردی مشخص برسند. تلاش دو گروه بیشتر به حل دو معادله دو مجهولی می‌ماند. (معلومات: ۱) انقلاب دمکراتیک است. ۲) اقتصاد ایران سرمایه‌داریست و مجهولات: ۱) چه سیستمی را باید نابود شود. ۲) چه طبقه‌ای باید نابود شود). در شرایطی که جنبش کمونیستی مسئله برنامه را حل نکرده است در شرایطی که علیرغم عدم حل مساله برنامه، مساله تبلیغ، ترویج و سازماندهی مبارزه طبقاتی و انقلابی در سطح وسیع بر عهده این جنبش قرار گرفته است، بدیهی است که مبارزه ایدئولوژیک قبل از هر چیز می‌باید معطوف به دستیابی، تدقیق و تثبیت اصول برنامه و تاکتیک کمونیستی، و شرایط و ملزومات اتخاذ این گونه تاکتیک‌ها در عرصه‌های مختلف عملی باشد. اما گویا رزمندگان و راه‌کارگر را با این مقولات و مسائل کاری نیست، چرا که رزمندگان بخود اجازه می‌دهد تا در میان حیرت ناظران، در مقام داور مبارزه ایدئولوژیک، کار را متوقف کرده و نتیجه را به این ترتیب اعلام کند:

"اینک یک دوره مبارزه ایدئولوژیک میان ما و راه‌کارگر و همه کسانی که اندیشه‌ها و تئوری‌های مشابه آنان را دنبال می‌کنند به پایان می‌رسد. ما نشان دادیم که چگونه راه‌کارگر با تردید و دودلی سرانجام می‌پذیرد که باید بورژوازی لیبرال را نابود کرد، دیدیم که راه‌کارگر قبول می‌کند که باید سیستم سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم را نابود کرد. و این نابودی دامن سرمایه متوسط را هم می‌گیرد. اگرچه آنها کوشش می‌کنند که نشان دهند حرف جدیدی نمی‌زنند، ولی بهر حال آنچه را که گفتیم بطور نسبی پذیرفته‌اند و در همین حد این امر مثبت است.

...اینک جمع بندی از یک دوره مبارزه ایدئولوژیک را باید خاتمه داد. لیکن راه‌کاری که به اساس مساله می‌پردازد، باید بداند که در استدلال نه به شعارهایی که ظاهر شده‌اند و بعد ناپدید گردیده‌اند... بلکه به اساس مساله باید برخورد کرد... بهر ترتیب راه‌کارگر در ادامه مبارزه ایدئولوژیک خود با ما نه تنها اینگونه از زیربار تقبل خطای گذشته خود می‌گریزد، بلکه بدتر شروع به ارائه نظرات ما به "روایت خود" و کرارا با میل خود می‌کند. بطوری که جایی برای برخورد بیشتر باقی نمی‌ماند." (رزمندگان ۱۸ تاکیدیها در اصل است)

"اساس" مساله، یعنی اساس مبارزه ایدئولوژیک دو گروه نه برنامه، نه تاکتیک و نه حتی شعارها (که می‌آیند، می‌روند و گاه بدلالت "تکنیکی" دو باره می‌آیند) هیچ کدام نیستند، بلکه این است که حریف یا احکامی عام و انتزاعی را بپذیرد و یا به لطایف الحیل از پذیرش آن بگریزد و لاجرم "سه اخطاره" شده و همراه "با تمام کسانی که اندیشه‌ها و تئوری مشابه (!) آنان را دنبال می‌کنند"، از دور مسابقه خارج شود! آنچه دست آخر برای پرولتاریا در مبارزه طبقاتی مانده است، نه تدقیق رئوس برنامه و تاکتیک، نه ارتقاء شیوه‌ها و دقت مقولات ترویجی، نه دستیابی به یک سیاست واحد تبلیغی بر اساس روشن شدن مطالبات حداقل، نه پیدایش اشکال اصولی‌تر سازماندهی بر اساس ارزیابی مشخص شرایط، و نه حتی گامی بسوی یکی از این‌ها، بلکه لبخند رضایت ناموجهی است که "تا دوره بعد" مبارزه ایدئولوژیک بر جهره رزمندگان نقش بسته است. مبارزه ایدئولوژیک که این چنین بخود معطوف باشد و در خود به سرانجام رسد، دیگر جزئی از مبارزه طبقاتی نبوده بلکه کشمکش آکادمیستی است. بدیهی است که وقتی هیچ نیاز عملی مبارزه طبقاتی طرفین مباحثه را به فرجام بخشیدن به آن و شکل دادن آن در قالب برنامه و تاکتیک کمونیستی و رهنمودهای مشخص تبلیغی،

ترویجی و سازماندهی، متعهد نمی‌کند، آنگاه واضح است که یک چنین مبارزه ایدئولوژیکی نمی‌تواند جز از طریق "کسل شدن" یکی از طرفین بحث از "گریختن" دیگری و اعلام یکجانبه "کفایت مبارزه" به نقطه پایان خود برسد.

## توضیحات:

۱) رزمندگان می‌نویسد "گردش سرمایه در ایران، در باز تولید جهانی نیز حضور دارد... این ارتباط مثل ارتباط باز تولید در فرانسه و... آمریکا نمی‌باشد. زیرا در این گونه کشورها ارزش اضافه حاصله به چهارچوب کشور سرمایه‌گذاری کننده باز می‌گردد... اما در ایران سرمایه مالی امپریالیست‌ها در ترکیب با انواع سرمایه‌های کوچک، متوسط و بزرگ داخلی، بخش عظیمی از ارزش اضافه را از پروسه تولید جامعه ما خارج می‌کند... در اینجا صحبت از جریان سرمایه است."

اندکی آشنائی با مارکسیسم مقولات و مفاهیمی که مارکسیسم در خدمت نقد اقتصاد سیاسی بکار می‌گیرد، کافی است تا سهل‌انگازانه بودن و "من‌درآوردی" بودن نحوه کاربرد مفاهیمی چون "گردش سرمایه"، "باز تولید"، "پروسه تولید" و... را توسط رزمندگان برای خواننده روشن سازد. گردش سرمایه در "باز تولید جهانی حضور دارد" یعنی چه؟ ارزش اضافی از "پروسه تولید جامعه ما" خارج می‌شود، یعنی چه؟ ما نمی‌دانیم چرا رفقا اصرار دارند از بکاربردن اصلاحات دقیق - و قابل فهم - مارکسیستی اجتناب کنند. "جریان سرمایه" نیز یکی از اصلاحات اختراعی رزمندگان است که ما تاکنون در نقد مارکس از اقتصاد سیاسی به آن برخورد نکرده‌ایم. اما بهر حال اگر این جملات پرمطراق و کم محتوا را از عبارات و لغات شبه مارکسیستی تزریقی به آن بتکانیم، چیزی که آخر سر دست ما می‌ماند همان تئوری معروف "غارت و چپاول برون‌مرزی" است، که بر جای تئوری امپریالیسم لنین نشسته است. رزمندگان هم چنان نگران "خارج شدن" ارزش اضافه از "پروسه تولید جامعه ما (!)" است، و نه معترض بر نفس تولید آن از گرده طبقه کارگر محروم ایران.

در مورد راه کارگر وضع از این‌هم روشن‌تر است. "غارت و چپاول ارزش اضافی و ثروت‌های بیکران خلق ما"، امپریالیسم که "ارزش‌ها (!؟) و ثروت‌های ما را به بیغما می‌برد" و... همچنان ترجیح بند مقالات راه کارگر است. باز هم اعتراضی به تولید ارزش اضافه در شرایط امپریالیستی (استثمار امپریالیستی کارگران ایران) نیست، هر چه هست نوحه‌خوانی برای "خروج" آن از کشور است، رفقا! صدور سرمایه به ایران یعنی ورود ارزش اضافه به "کشور"، امپریالیسم محتاج صدور سرمایه است. هرچه ارزش اضافه حاصله از استثمار طبقه کارگر ایران توسط انحصارات امپریالیستی بیشتر در "پروسه تولید جامعه ما" (بخوان کشور ما) بماند، این معنای انباشت سریع‌تر سرمایه امپریالیستی و تشدید استثمار توده‌های پرولتر خواهد بود. پاسخ نهائی و اصولی ما به امپریالیسم نه تقاضای سرمایه‌گذاری هرچه بیشتر در ایران، بلکه دیکتاتوری پرولتاریا و خلع ید از بورژوازی است. آیا کسی که محتوای اقتصادی مبارزه ضد امپریالیستی‌اش را اعتراض به "خروج ارز" (این تمام معنی حرف رفقا است) تشکیل می‌دهد، می‌تواند در همان حال ادعا کند که مبارزه بر علیه امپریالیسم را از مبارزه بر علیه سرمایه‌داری جدا نمی‌کند؟!!

۲) رفقا به کرات از "نابودی بورژوازی" سخن می‌گویند. گمان می‌کنیم منظور نابودی فیزیکی "بورژواها" نباشد، بلکه غرض نابودی مالکیت خصوصی بورژوائی بر وسائل تولید، و به این اعتبار نابودی نقش مالک خصوصی (بورژوا) بمثابه یک طبقه است. در این صورت آیا رفقا با مارکس که بورژوازی، پرولتاریا را به اعتبار هم، و به مثابه تر و آنتی تر، تعریف می‌کند مخالفند؟ آیا نابودی بورژوازی بمثابه

طبقه استثمارگر حاکم در همان حال به معنای نابودی پرولتاریا بمثابه طبقه استثمار شونده اصلی نیست؟ و اگر هست، آیا رفقا در معنای عباراتی که چنین سهل انگارانه بکار می‌برند تعمق می‌کنند؟

(۳) رجوع کنید به لنین، دولت و انقلاب، فصل ۵، بخش های ۲، ۳ و ۴.

(۴) «کمونیزست های چپ» به گروهی از بلشویک‌ها اطلاق می‌شد که اندکی پس از پیروزی انقلاب اکتبر با نظریات و اعمال دولت شوروی در مورد صلح پرست‌لیتوفسک و سیاست‌های اقتصادی آن به مخالفت پرداختند.

(۵) البته رزمندگان خود در اشاره به اوضاع الجزایر، به اینکه نتیجه مصادره و ملی کردن سرمایه داری انحصاری دولتی است توجه دارد، اما علت این امر را «فقدان رهبری پرولتاریا» ارزیابی می‌کنند. این بیانگر استنباطی متافیزیکی از مقوله «رهبری پرولتاریا» است که باید در فرصت دیگری به آن پرداخته شود.

(۶) بدنیست در حاشیه اشاره مختصری به تروتسکیسم بنماینم (منظور از تروتسکیسم در اینجا تز «انقلاب مداوم» اوست) تروتسکیسم از این حکم درست که رهایی پرولتاریا تنها با یک انقلاب سوسیالیستی و در سوسیالیسم میسر است، این استنتاج غلط را می‌کند که پرولتاریا می‌باید در همه حال فوری و بی واسطه برای یک انقلاب سوسیالیستی مبارزه کند.

تروتسکی هر چند در حرف کاملاً منکر لزوم مبارزه پرولتاریا برای دمکراسی و شرکت پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک نیست، اما بدلیل درک نکردن پروسه واقعی انقلاب سوسیالیستی، یعنی درک نکردن لزوم فراهم بودن شرایط سیاسی-اقتصادی ضروری برای انکشاف مبارزه طبقاتی پرولتاریا، عملاً نسبت به تعیین و فرموله کردن شرایط تحقق خواست های اقتصادی-سیاسی پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک، یعنی شرایط پیروزی انقلاب دمکراتیک، لاقید و حتی بی‌تفاوت است. چنین است که تروتسکی در انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، با شعار لنین «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا و دهقانان» مخالفت می‌کند و شعار «حکومت تزاری نه، حکومت کارگری» را تبلیغ می‌نماید. تروتسکیسم درک نمی‌کند که حصول «حکومت کارگری» دقیقاً محتاج پیش شرط‌هایی است که (در ۱۹۰۵) «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا و دهقانان» جامع‌ترین شکل تحقق آن‌ها را در بر می‌گیرد. «دیکتاتوری انقلابی...» (در ۱۹۰۵) لازم است تا پرولتاریا با سودجستن از دستاوردهای سیاسی و اقتصادی خویش در آن، به گفته لنین «بی‌درنگ» اما «درست مطابق با میزان نیروی خویش یعنی نیروی پرولتاریای آگاه به انقلاب سوسیالیستی گذار (کند)».

تروتسکی خواهان سرعت هر چه بیشتر، خواهان پریدن از طول راه و حتی خواهان تحقق فوری انقلاب سوسیالیستی است. تروتسکیسم که از «اشتیاق» به سوسیالیسم آغاز می‌کند، با نادیده گرفتن پروسه واقعی تحقق سوسیالیسم، یعنی درک نکردن ضرورت حرکت از پیش شرط‌های انقلاب سوسیالیستی، در عمل نه تنها نمی‌تواند سوسیالیسم را فوراً معمول دارد بلکه از تنها مسیر واقعی سوسیالیسم فرسنگها دور می‌افتد. لنینیزم درگیر پراتیک پروسه مادی تکامل بخشیدن یک انقلاب دمکراتیک به انقلاب سوسیالیستی است، و در هر مقطع با دقت تمام در تلاش فراهم آوردن مولفه های مادی (عینی و ذهنی) است که لازمه ادامه این پروسه است. برعکس، تروتسکیسم، به شیوه ایده آلیستی ناب، تمام پروسه را در ذهن به فرجام می‌رساند و حاصل نهائی این پروسه ذهنی را در تمام لحظات مقابل واقعیت قرار می‌دهد. به این ترتیب شعار «تزار نه، حکومت کارگری»، بهترین تاکتیکی را که در حرف به طبقه کارگر در انقلاب دمکراتیک عرضه می‌کند، «باقی ماندن بصورت یک اپوزیسیون افراطی» است.



و این در عمل، یعنی سپردن سرنوشت انقلاب دمکراتیک بدست طبقات غیر پرولتر، و این دقیقا محتوای منشویستی تروتسکیسم است.

اما لازم است چند کلمه ای نیز در باره انتقاد رایج در جنبش کمونیستی ما نسبت به تروتسکیسم بگوئیم:

انحراف تروتسکیسم، در آنجا نیست که جنبش کمونیستی معمولا بدنبال آن می‌گردد، ایراد تروتسکی در "جلو انداختن" انقلاب سوسیالیستی و "میان برزدن" به انقلاب سوسیالیستی نیست. تنها کسانی که در حرف کمونیست باقی مانده اند و در عمل تا حد نمایندگان "متحدان موقت پرولتاریا" سقوط کرده‌اند می‌توانند از "میان برزدن به انقلاب سوسیالیستی" انتقاد کنند. هر کمونیستی باید خواهان کوتاه‌ترین راه به انقلاب سوسیالیستی و هر چه زودتر خاتمه دادن به حیات نفرت بار و بدبختی‌آفرین سرمایه‌داری باشد. اما هر کمونیستی باید بیاموزد که لنینیسم تنها راه و بالطبع "کوتاه‌ترین راه" به انقلاب سوسیالیستی و سوسیالیسم است. راه کوتاه‌تری وجود ندارد. انحراف تروتسکیسم نیز در "جلو انداختن" انقلاب سوسیالیستی نیست بلکه برعکس لفاظی "چپ" تروتسکیسم تنها نتیجه‌اش نفی وقوع انقلاب سوسیالیستی در عمل است.

\* در "بسوی سوسیالیسم"، ارگان تئوریک سیاسی اتحاد مبارزان کمونیست، دوره اول، شماره های ۱ و ۲ به تاریخ مرداد و شهریور ۱۳۵۹ منتشر شده است.